

بِسْمِ تَعَالَى

جزوه دوره عمومی آموزش  
تفسیر آیات برگزیده قرآن کریم

ساعت دوره : 28 ساعت

## فهرست

موضوع	صفحه
در آمدی برشناخت قرآن کریم .....	۱۱ الی ۳
باورها و بایدها.....	۴ الی ۱۳
از نشانه های او.....	۱۴ الی ۱۵
هجرت برای کسب علم و حکمت.....	۱۶ الی ۲۰
پرستش و نیایش.....	۲۱ الی ۳۵
ویژگیهای مؤمنان.....	۳۶ الی ۳۷
سیمای بندگان خاص خدا.....	۳۸ الی ۳۹
سیمای خردمندان در قرآن.....	۴۰ الی ۴۱
حکمت‌هایی از قرآن.....	۴۲ الی ۴۹

## سرفصل ۱ در آمدی بر شناخت قرآن

شفای روح و جسم خسته بشر این مخلوق نیازمند، موهبتی است که روزی خالق مهربانش، آنرا بر قلب پاک رسول اکرم(ص) الهام کرد و با دستان هنرمند حضرت امیرالمؤمنان علی(ع)، کتابت فرمود و خداوند خواست تا کلامش، مایه شفای جسم و جان بندگان مؤمنش باشد. آن هنگام که مشیت خداوندی، آفرینش نوع خاصی از مخلوقات، به نام انسان را اراده نمود، برای هدایت و ارشاد او به مسیری که موجبات رشد و تعالی همه جانبه وجودش را فراهم می کرد، به شیوه‌های متعددی دست زد، از جمله ارسال رُسل و ارائه معجزات به دست آنها، وقوع رویدادهای عجیب و نادر برای مردم هر عصر و در نهایت، به نزول کتابی به نام قرآن اراده فرمود و ۱۴ نسل از بهترین و والاترین بندگان خود را مسئول پاسداری از آن قرار داد و فرمود: «إِنَّا نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»، که همانا این کلام از جانب من است و خود آن را محافظت خواهیم کرد.

با نگاهی در آیات قرآن، می‌بینیم که خداوند بارها از قرآن به عنوان کتابی مبارک و مایه خیر، شفا و برکت یاد کرده است و سؤالی که به ذهن هر ظریف اندیشی خطور می‌کند، آن است که برآستی منظور از برکت و یا شفافبخشی قرآن چیست که خداوند بارها طی آیات متعددی درباره آن فرموده.

با این مقدمه می‌خواهیم وارد شهر علم شویم و به روحمان طراوتی دیگر بخشیم پس در اولین قدم صلوات می‌فرستیم بر پیامبر و خاندان پاک و مطهرش(اللهم صل علی محمد و آل محمد وعجل فرجهم)؛ می‌خواهیم دروازه این شهر علم را باز کنیم، همراه می‌شویم با نام امیرمؤمنان علی(ع) و با همراهی او جان خود را از کلام وحی سیراب می‌کنیم.

از خداوند که خود نازل کننده قرآن است در مورد قرآن می‌پرسیم، که حقیقت این معجزه‌ی جاودان الهی را برایمان بیان نماید، که چه در درون دارد؟

۱- «بطور مسلم این قرآن از سوی حکیم دانایی بر تو القا می‌شود» (وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ). (نمل/۶)

۲- قرآن توجه به وحدانیت پروردگارت داده است: «هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد می‌کنی آنها پشت می‌کنند و روبرو می‌گردانند» (وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَخَدَّهُ وَلَوْ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا). (اسراء/بخشی از: ۴۶)

۳- قرآن ارجمنداست: «سوگند به قرآن با مجید عظمت» (وَالْقُرْآنَ الْمَجِيدِ). (ق/ ۱)

۴- قرآن راپروردگارت تعلیم داده است: «خداوند رحمان» (الرَّحْمَنُ) «قرآن را تعلیم فرمود» (عَلَّمَ الْقُرْآنَ). (رحمن/۱ و ۲)

۵- قرآن از عالم ملکوت بر تو نازل شده است. «مسلماً ما قرآن را بر تو نازل کردی م» (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا). (دهر/۲۳)

۶- قرآن شفا ورحمت برای مؤمنین است. «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می کنیم» (وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ). (اسراء/بخشی از ۸۲)

- قرآن به زبان عربی نازل شده است (انا انزلناه قرآناً عربياً) (طه/۱۱۳)
- قرآن تصدیق کتب آسمانی قبل از خوداست (تصدیق الذی بین یدیه) (یونس/۳۷)
- قرآن بهترین قصه ها را دربردارد (نحن نقص عليك احسن القصص) (یوسف/۳)
- قرآن به درست ترین آیین راه می نماید (بهدی للتی هی اقوم) (اسراء ۹)
- قرآن مومنین را بشارت می دهد (ببشرالمومنین) (اسراء/۹)
- قرآن هرمتلی را دربردارد (ولقد صرفنا فی هذا القرآن للناس من کل مثل) (کهف/۵۴)

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «ان اردتم عیش السعداء وموت الشهداء والنجاه یوم الحسره والظل یوم الحرور والهدی یوم الضلاله فادرسوا القرآن فانه کلام الرحمن وحرز من الشیطان ورجحان فی المیزان» (اگر زندگی نیک بختان و مردن شهیدان و نجات در روز حسرت و داشتن سایه در روز سوزان و هدایت در روز گمراهی را می خواهید قرآن را یاد بگیرید زیرا که قرآن سخن خدای مهربان و مایه حفظ از شیطان و سنگینی ترازوی اعمال است.) (البحار ۱۹/۱۷۱)

با اینکه قرآن از حروف الفبا ترکیب یافته، به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بر دارد که در اعماق دل و جان انسان نفوذ میکند، روح را مملو از اعجاب و تحسین می سازد و خردها و اندیشه ها را در برابر خود وادار به تعظیم می نماید.

خداوند بزرگ همان طور که از خاک، موجوداتی همچون انسان با آن ساختمان شگفت انگیز و انواع پرندگان، جانداران، گیاهان و گل های رنگارنگ می آفریند و ما از آن کاسه و کوزه و مانند آن می سازیم، از حروف الفبا و کلمات معمولی نیز مطالب و معانی بلند را در قالب الفاظ زیبا و کلمات موزون ریخته و اسلوب خاصی در آن به کار برده است، در حالی که همین حروف در اختیار انسان ها نیز هست ولی نمی توانند ترکیبها و جمله بندی هایی بسان قرآن ابداع کنند.

حضرت علی (ع) می فرماید: قرآن را بیاموزید که آن نیکوترین سخن است . در آن اندیشه کنید که آن بهار دل هاست. از نورش شفا جوید که آن شفا بخش سینه هاست و نیکو (و با دقت ) بخوانیدش، زیرا که آن

سودمندترین داستان است. (نهج البلاغه/خطبه ۱۱۰)

امام علی (ع) فرمودند: بارور شدن ایمان به تلاوت قرآن است. (غروالحکم ۷۶۳۳)

قرآن خود را کتاب هدایت، رحمت، پند و موعظه، شفا بخش و پربرکت معرفی می کند . کتابی که باید در آن اندیشه و درنگ کرد و از آن بهره جست. در روایات نیز جایگاه بلندی برای قرآن ترسیم شده است و از مسلمانان خواسته شده کارهای خود را با قرآن منطبق سازند و به آن تمسک جویند و دستورات قرآن را بر تمایلات خود و همه چیز مقدم دارند.

پیامبر اکرم (ص) فرمودند: قسمتی از قرآن؛ قسمت دیگرش را تصدیق می کند، پس شما برخی از آن را به وسیله

برخی دیگرش، تکذیب نکنید (نگویید این آیه با فلان آیه نمی خواند و ناسازگار است). (کنز العمال ۲۸۶۷)

حضرت علی(ع) در فضیلت قرآن می‌فرمایند: در قرآن درمان بزرگترین دردهاست: درد کفر و نفاق و تباهی و

گمراهی. (نهج البلاغه خطبه ۱۷۶ (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید))

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: القرآن مادبه الله فتعلموا مادبته ما استطعتم. (البحار ۱۸/۱۹/۹۲)

---

قرآن سفره ضیافت خداست پس تا می‌توانید از ضیافت او فراگیرید.

آموختن قرآن کار دشواری نیست زیرا خداوند خود آن را برای پند آموزی آسان ساخته است پس ما می‌توانیم با سعی و تلاش به یادگیری و فهم قرآن نایل آییم و مبادا روز قیامت پیامبر(صلی الله علیه و آله) به خاطر بی‌توجهی به قرآن از ما ناراضی باشند.

**پروردگارا ما را با قرآن زنده بدار و با قرآن بمیران و با قرآن محشور بفرما.**

## سرفصل ۲ باورها و بایدها (سوره بقره، آیات ۱ تا ۲۰)

### ▲ تحقیق درباره حروف مقطعه قرآن

✽ (آیه ۱) (الم) در آغاز ۲۹ سوره از قرآن با حروف مقطعه برخورد می کنیم. این حروف همیشه جزء کلمات اسرارآمیز قرآن محسوب می شده و با گذشت زمان و تحقیقات دانشمندان، تفسیرهای جدیدی برای آن یافت می شود. بقره نیز یکی از سوره هایی است که با حروف مقطعه آغاز می گردد. جالب اینکه در هیچ یک از تواریخ ندیده ایم که عرب جاهلی و مشرکان، بر وجود حروف مقطعه در آغاز بسیاری از سوره های قرآن، بر پیغمبر (ص) خرده گرفته و آن را وسیله ای برای ریشخند قرار داده باشند و همین موضوع می رساند که آنها از اسرار وجود حروف مقطعه بی خبر نبوده اند. به هر حال اکنون به یکی از مهم ترین تفسیرها که هماهنگ با آخرین تحقیقاتی است که در این زمینه به عمل آمده، می پردازیم:

حروف مقطعه اشاره به این است که این کتاب آسمانی قرآن با آن عظمت و اهمیتی که سخنوران عرب و غیرعرب را متحیر ساخته و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد.

با اینکه قرآن از حروف الفبا ترکیب یافته، به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بر دارد که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می کند، روح را مملو از اعجاب و تحسین می سازد و خردها و اندیشه ها را در برابر خود وادار به تعظیم می نماید.

خداوند بزرگ همان طور که از خاک، موجوداتی همچون انسان با آن ساختمان شگفت انگیز و انواع پرندگان، جانداران، گیاهان و گل های رنگارنگ می آفریند و ما از آن کاسه و کوزه و مانند آن می سازیم، از حروف الفبا و کلمات معمولی نیز مطالب و معانی بلند را در قالب الفاظ زیبا و کلمات موزون ریخته و اسلوب خاصی در آن به کار برده است، در حالی که همین حروف در اختیار انسان ها نیز هست ولی نمی توانند ترکیبها و جمله بندی ای بسان قرآن ابداع کنند.

### ▲ عصر طلایی ادبیات عرب

عصر جاهلیت از نظر ادبیات، یک عصر طلایی بود. همان اعراب بادیه نشین، همان پابرهن ها با تمام محرومیت های اقتصادی و اجتماعی، دل هایی سرشار از ذوق ادبی و سخن سنجی داشتند. عرب ها در زمان جاهلیت یک بازار بزرگ سال به نام «بازار عکاظ» داشتند که در عین حال یک مجمع مهم ادبی و کنگره سیاسی - قضایی نیز محسوب می شد. در این بازار، علاوه بر فعالیت های اقتصادی، عالی ترین نمونه های نظم و نثر عربی از طرف شاعران و سخن سرایان توانا عرضه می گردید و بهترین آنها به عنوان شعر سال انتخاب می شد. البته موفقیت در این مسابقه بزرگ ادبی، افتخار بزرگی را نصیب سراینده آن شعر و قبیله اش می کرد.

در چنین عصری، قرآن آنها را به مقابله به مثل فراخواند و همه از آوردن آن اظهار عجز کردند. گواه زنده این تفسیر، حدیثی است که در آن امام سجاد (ع) می فرماید: «قریش و یهود به قرآن نسبت ناروا دادند، گفتند: قرآن سحر است، آن را خودش ساخته و به خدا نسبت داده است. خداوند به آنها اعلام فرمود: "الم ذلک الکتاب". یعنی ای محمد،

کتابی که بر تو فرو فرستادیم از همین حروف مقطعه (الف، لام، میم) و مانند آن است که همان حروف الفبای شماس است ؛ همانند آن را بیاورید اگر راست می‌گویید.»

نکته دیگری که این نظریه را تأیید می‌کند این است که در ۲۴ مورد از آغاز سوره‌های قرآن، پس از ذکر حروف مقطعه، سخن از قرآن و عظمت آن به میان آمده است و این نشان می‌دهد که میان حروف مقطعه و عظمت قرآن ارتباط وجود دارد.

✽ (آیه ۲) پس از بیان حروف مقطعه، قرآن به عظمت این کتاب آسمانی اشاره می‌کند، می‌گوید: «آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد» (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَازِبٌ فِيهِ).

اینکه می‌گوید شک در آن راه ندارد، یک ادعا نیست بلکه آثار صدق، عظمت، انسجام، استحکام، عمق معانی و فصاحت لغات و تعبیرات چنان در آن نمایان است که هرگونه وسوسه و شک را از خود دور می‌سازد. جالب اینکه گذشت زمان نه تنها از طراوت آن نمی‌کاهد بلکه هر قدر علم به سوی تکامل پیش می‌رود درخشش این آیات بیشتر می‌شود.

در پایان آیه می‌فرماید: «و مایه هدایت پرهیزگاران است» (هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ).

### ▲ هدایت چیست

واژه «هدایت» در قرآن به دو معنی بازگشت می‌کند: نخست هدایت تکوینی که منظور از آن رهبری موجودات به وسیله پروردگار زیر پوشش نظام آفرینش و قانونمندی‌های حساب شده جهان هستی است. و دیگر هدایت تشریحی که به وسیله پیامبران و کتاب‌های آسمانی انجام می‌گیرد و انسان‌ها تحت تعلیم و تربیت آنان در مسیر تکامل پیش می‌روند.

### ▲ چرا هدایت قرآن ویژه پرهیزگاران است

مسئلاً قرآن برای هدایت همه جهانیان نازل شده ولی تا مرحله‌ای از تقوا در وجود انسان نباشد (مرحله تسلیم در مقابل حق و پذیرش آنچه هماهنگ با عقل و فطرت هماهنگی دارد) محال است انسان از هدایت کتاب‌های آسمانی و دعوت انبیا بهره بگیرد. زمین شوره زار هرگز سنبل برنیارد اگرچه هزاران مرتبه بر آن باران ببارد. سرزمین وجود انسانی نیز تا از لجاجت و تعصب پاک نشود، بذر هدایت را نمی‌پذیرد. از این رو خداوند می‌فرماید قرآن مایه هدایت پرهیزگاران است.

### ▲ آثار تقوا در روح و جسم انسان

✽ (آیه ۳) قرآن در آغاز این سوره مردم را در ارتباط با آیین اسلام به سه گروه تقسیم می‌کند:

۱. پرهیزگاران که اسلام را در تمام ابعادش پذیرا گشته‌اند.
۲. کافران که در نقطه مقابل گروه اول قرار گرفته و به کفر خود معترفند.
۳. منافقان که دارای دو چهره‌اند، با مسلمانان ظاهراً مسلمان و با گروه مخالف، مخالف اسلامند. البته چهره اصلی آنها همان چهره کفر است. بی‌گمان زیان گروه اخیر برای اسلام بیش از گروه دوم است و به همین سبب، قرآن با آنها برخورد شدیدتری دارد.

در این آیه و دو آیه بعد سخن از گروه اول است و قرآن ویژگی‌های آنها را از نظر ایمان و عمل در پنج عنوان مطرح می‌کند:

## ۱. ایمان به غیب

پرهیزگاران «کسانی هستند که به غیب [= آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند» (الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ).

«غیب» و «شهود» دو نقطه مقابل یکدیگرند. عالم شهود عالم محسوسات است و جهان غیب ماورای حس، زیرا غیب در لغت به معنی چیزی است که پوشیده و پنهان است و چون عالم ماورای محسوسات از حس ما پوشیده است به آن «غیب» گفته می‌شود.

ایمان به غیب نخستین نقطه‌ای است که مؤمنان را از غیر آنها جدا می‌سازد و پیروان ادیان آسمانی را در برابر منکران خدا و وحی و قیامت قرار می‌دهد. به همین دلیل نخستین ویژگی پرهیزگاران، ایمان به غیب ذکر شده است. مؤمنان به غیب عقیده دارند که سازنده عالم آفرینش، علم و قدرتی بی‌انتها و عظمت و ادراکی بی‌نهایت دارد. او ازلی و ابدی است و مرگ به معنی فنا و نابودی نیست بلکه در چرخه‌ای است که جهان وسیع‌تر و پهناورتر. در حالی که یک فرد مادی معتقد است جهان هستی محدود است به آنچه ما می‌بینیم و قوانین طبیعت بدون هیچ نقشه و برنامه‌ای پدیدآورنده این جهان است و پس از مرگ همه چیز پایان می‌گیرد.

آیا این دو انسان با هم قابل مقایسه‌اند؟

اولی نمی‌تواند از حق و عدالت و خیرخواهی و کمک به دیگران صرف نظر کند و دومی دلیلی برای هیچ یک از این امور نمی‌بیند مگر آنچه در زندگی مادی او برای امروز یا فردا اثر داشته باشد. به همین دلیل در دنیای مؤمنان راستین برادری است و تفاهم، پاکی است و تعاون، اما در دنیای مادی‌گری استعمار است و استثمار، خونریزی است و غارت و چپاول و این سیر قهقراپی را تمدن و پیشرفت و ترقی نام می‌نهند. پس اگر قرآن نقطه شروع تقوا را در آیه مورد بحث ایمان به غیب دانسته دلش همین است.

کلمه «غیب» در اینجا دارای مفهوم بسیار وسیعی است و اگر در بعضی روایات، «غیب» در این آیه به امام غایب حضرت مهدی (عج) تفسیر شده در حقیقت می‌خواهد وسعت معنی ایمان به غیب را حتی نسبت به امام غایب، مجسم کند بی‌آنکه به آن مصداق محدود باشد.

## ۲. ارتباط با خدا

ویژگی دیگر پرهیزگاران این است: «و نماز را به پا می‌دارند» (وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ).

«نماز» که رمز ارتباط با خداست، مؤمنانی را که به جهان ماورای طبیعت راه یافته‌اند در یک رابطه دائمی با آن مبدأ بزرگ آفرینش نگه می‌دارد. آنها تنها در برابر خدا سر تعظیم فرود می‌آورند و تنها تسلیم آفریننده بزرگ جهان هستی‌اند.

چنین انسان‌هایی احساس می‌کنند از مخلوقات دیگر فراتر رفته و ارزش آن را یافته‌اند که با خدا سخن بگویند و این بزرگ‌ترین عامل تربیت آنهاست.

## ۳. ارتباط با انسان‌ها



پرهیزکلوان، علاوه بر ارتباط دائم با پروردگار، رابطه نزدیک و مستمری با خلق خدا دارند. به همین دلیل **قرآن** سومین ویژگی آنها را چنین بیان می‌کند: «و از تمام نعمت‌ها و مواهبی که به آنان روزی دادیم انفاق می‌کنند» **(وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)**.

قابل توجه اینکه **قرآن** نمی‌گوید: **مِنَ امْوَالِهِمْ يَنْفِقُونَ** (از اموالشان انفاق می‌کنند)، بلکه می‌گوید **«مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ»** (از آنچه به آنها روزی دادیم)، و به این ترتیب، مسأله «انفاق» را چنان تعمیم می‌دهد که تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می‌گیرد. بنابراین، پرهیزگاران کسانی هستند که نه تنها از اموال بلکه از علم و اندیشه، نیروهای جسمانی، مقام و موقعیت اجتماعی و خلاصه از همه سرمایه‌های خود به آنها که نیاز دارند می‌بخشند بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشند.

#### ۴. ایمان به پیامبران و برنامه های الهی

✽ (آیه ۴) **قرآن** در باره این ویژگی پرهیزگاران می‌فرماید: «و آنان به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده ایمان می‌آورند» **(وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ)**. آنان نه تنها ادیان آسمانی را عامل تفرقه و نفاق نمی‌شمرند بلکه با توجه به وحدت اصولی این ادیان با یکدیگر، آنها را وسیله‌ای برای ارتباط و پیوند میان انسان‌ها می‌دانند.

#### ۵. ایمان به رستاخیز

آخرین صفتی است که در این سلسله از صفات، برای پرهیزگاران بیان شده است. می‌فرماید: «و به رستاخیز یقین دارند» **(و بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ)**. آنان یقین دارند که انسان عبث و بی هدف آفریده نشده، آفرینش برای او خطأ سیری تعیین کرده است که با مرگ پایان نمی‌گیرد. آنان اعتراف دارند که عدالت مطلق پروردگار در انتظار همگان است و این اعتقاد به ایشان آرامش می‌بخشد، از فشارهایی که در طریق انجام مسؤلیت‌ها بر آنها وارد می‌شود نه تنها رنج نمی‌برد بلکه از آن استقبال می‌کنند و اطمینان دارند که کوچک‌ترین عمل نیک و بدشان، پاداش و کیفر دارد، پس از مرگ، به جهانی وسیع‌تر که از هرگونه ستم خالی است انتقال می‌یابند و از رحمت وسیع و الطاف پروردگار بزرگ بهره‌مند می‌شوند. ایمان به رستاخیز اثر عمیقی در تربیت انسان‌ها دارد و به آنها شجاعت و شجاعت می‌بخشد، زیرا بر اساس آن، اوج افتخار در زندگی این جهان، شهادت در راه یک هدف مقدس الهی است که خود در حقیقت آغاز یک زندگی جاودانی است. ایمان به قیامت انسان را در برابر گناه کنترل می‌کند. به هر نسبت که ایمان قوی‌تر باشد گناه کمتر است.

✽ (آیه ۵) این آیه به عاقبت مؤمنانی که صفات پنجگانه برشمرده شده در آیه پیشین را در خود جمع کرده اند اشاره می‌کند، می‌گوید: «آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند و آنان رستگارانند» **(أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)**.

جمله «مِن رَّبِّهِمْ» اشاره به این حقیقت است که هدایت و رستگاری آنها از سوی خدا تضمین شده است. جمله «عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» اشاره دارد به اینکه هدایت الهی همچون مرکب راهواری است که بر آن سوارند و به کمک آن به سوی رستگاری و سعادت پیش می‌روند.

تعبیر «هدی» به صورت نکره، اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه خداوند شامل حالشان می شود، یعنی هدایتی عظیم دارند.  
جمله «هُمُ الْمُفْلِحُونَ» دلیل بر انحصار است یعنی تنها راه رستگاری، راه این گروه است که با کسب پنج صفت مذکور، مشمول هدایت الهی گشته‌اند.

### ▲ حقیقت تقوا چیست

«تقوا» از ماده «وقایه» به معنی نگه‌داری یا خویشتن‌داری است. به تعبیری دیگر، یک نیروی کنترل درونی انسان در برابر طغیان شهوات حفظ می‌کند. در واقع نقش ترمز نیرومندی را دارد که ماشین وجود انسان را در پرتگاه‌ها حفظ می‌کند و او را از تندروی‌های خطرناک بازمی‌دارد و معیار فضیلت و افتخار انسان و مقیاس سنجش شخصیت او در اسلام محسوب می‌شود، تا آنجا که جمله «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» به صورت یک شعار جاودانی اسلام درآمده است.

در ضمن باید توجه داشت که تقوا دارای شاخه‌ها و شعبی است نظیر تقوای مالی و اقتصادی، تقوای جنسی، تقوای اجتماعی، سیاسی و جز اینها.

### ▲ گروه دوم، کافران لجوج

✽ (آیه ۶) این گروه در نقطه مقابل پرهیزگاران قرار دارند و صفات آنها در این آیه و آیه بعد بیان شده است. می‌فرماید: «کسانی که کافر شدند، برای آنان تفاوت نمی‌کند که آنان را (از عذاب الهی) بترسانی یا نترسانی: ایمان نخواهند آورد» (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ).  
این دسته چنان در گمراهی خود سرسخت و لجوجند که هرچند حق بر آنان روشن شود حاضر به پذیرش نیستند و اصولاً آمادگی روحی برای پیروی از حق و تسلیم شدن در برابر آن را ندارند.

✽ (آیه ۷) این آیه به دلیل تعصّب و لجاجت کافران اشاره می‌کند، می‌گوید: چنان در کفر فرو رفته‌اند که حسّ تشخیص را از دست داده‌اند. «خدا بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده، و بر چشم‌های‌شان پرده‌ای افکنده شده» (خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ).

«و (به همین دلیل) عذاب بزرگی در انتظار آنهاست» (وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ).  
مسئلاً انسان تا به این مرحله نرسیده باشد قابل هدایت است هرچند گمراه باشد، اما هنگامی که حسّ تشخیص را بر اثر اعمال زشت خود از دست داد دیگر راه نجاتی برای او نیست، زیرا ابزار شناخت ندارد و طبیعی است که عذاب عظیم در انتظار او باشد.

### ▲ نکته‌ها:

#### ۱. آیا سلب قدرت تشخیص، دلیل بر جبر نیست

اگر طبق آیه بالا، خداوند بر دل‌ها و گوش‌های این گروه مهر نهاده و بر چشم‌های‌شان پرده افکنده است، آنها مجبورند در کفر باقی بمانند، آیا این جبر نیست؟ قرآن در پاسخ می‌فرماید: اصرار و لجاجت در برابر حق، تکبر و ادامه

ظلم و کفر و پیروی از هوس‌های سرکش سبب می‌شود که پرده‌ای بر حسّ تشخیص آنها بیفتد که در واقع این حالت ، بازتاب اعمال خودشان است نه چیز دیگر.

این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه دهد به تدریج با آن انس می‌گیرد: نخست یک حالت است، بعد یک عادت می‌شود، سپس به یک ملکه مبدل می‌گردد و جزء بافت جان او می‌شود. اما چون انسان خودآگاهانه این راه را بیگزیده پس مسؤول عواقب آن است بی آنکه جبر لازم آید، و اگر اینها به خدا نسبت داده شده به خاطر آن است که خداوند این خاصیت را در این گونه اعمال نهاده است.

## ۲. مهر نهادن بر دل‌ها

در آیات مورد بحث و بسیاری دیگر از آیات قرآن، برای بیان سلب حسّ تشخیص و درک واقعی از افراد، تعبیر به «خَمَقَ» و گاه تعبیر به «طَبَعَ» و «رَیَّنَ» گردیده است.

این معنی از آنجا گرفته شده است که در میان مردم مرسوم بود هنگامی که اشیایی را در کیسه‌ها یا ظرف‌های مخصوص قرار می‌دادند یا نامه‌های مهمی را در پاکت می‌گذاشتند، برای آنکه کسی سر آن را نگشاید و به آن دست نزند، درش را می‌بستند و گره می‌زدند و بر گره مهر می‌نهادند. امروز نیز معمول است کیسه‌های پستی را لاک و مهر می‌کنند.

در لغت عرب برای این معنی کلمه «ختم» به کار می‌رود. البته این تعبیر درباره افراد بی‌ایمان و لجوجی است که بر اثر گناهان بسیار، در برابر عوامل هدایت، نفوذ ناپذیر شده‌اند و لجاجت در برابر مردان حق در دلشان چنان رسوخ کرده که ه مانند کیسه سر به مهر هستند که دیگر هیچ تصرفی در آن نمی‌توان کرد و به اصطلاح قلب آنها لاک و مهر شده است.

«طَبَعَ» نیز در لغت به همین معنی آمده است، یعنی چیزی که با آن مهر می‌کنند. «رَیَّنَ» به معنی زنگار یا غبار یا لایه کثیفی است که بر اشیای گران قیمت می‌نشیند. این تعبیر در قرآن در مورد کسانی که بر اثر خیره سری و گناه زیاد، قلبشان نفوذ ناپذیر شده به کار رفته است. در آیه ۱۴ سوره مطففین می‌فرماید: «چنین نیست (که آنها می‌پندارند)، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دل‌هایشان نشسته است.» مهم این است که انسان مراقب باشد اگر خدای ناکرده گناهی از او سر می‌زند فوراً آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید تا مبدا به صورت رنگ ثابتی برای قلب درآید و بر آن مهر نهد.

## ۳. مقصود از قلب در قرآن

«قلب» در قرآن به معانی گوناگونی آمده است از جمله:

۱. به معنی عقل و درک، چنانکه در آیه ۳۷ سوره «ق» می‌خوانیم: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (در این تذکری است برای آن کس که عقل دارد).

۲. به معنی روح و جان، چنانکه در آیه ۱۰ سوره احزاب آمده است: «و زمانی که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده و جان‌ها به لب رسیده بود.»

۳. به معنی مرکز عواطف، چنانکه آیه ۱۲ سوره انفال شاهد این معنی است: «به زودی در دل‌های کافران ترس و وحشت می‌افکنم.»

توضیح اینکه در وجود انسان دو مرکز نیرومند به چشم می خورد: یکی مرکز ادراکات که همان مغز و دستگاه اعصاب است، و دیگر مرکز عواطف که همان قلب صنوبری است که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می گذارد. هنگامی که با مصیبتی روبه رو می شویم فشار آن را روی قلب صنوبری احساس می کنیم. همچنین وقتی که به مطلب سرور انگیزی برمی خوریم، فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می کنیم.

درست است که مرکز اصلی ادراکات و عواطف، روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس العمل های جسمی آنها متفاوت است. عکس العمل درک و فهم در مغز و فکر آشکار می شود و عکس العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب او ظاهر می گردد. نتیجه اینکه اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) و مسائل عقلی به قلب - به معنی عقل یا مغز - نسبت داده شده، دلیل آن همان است که گفته شد.

### ▲ گروه سوم - منافقان

✽ (آیه ۸) اسلام در یک مقطع خاص تاریخی با گروهی روبه رو شد که نه اخلاص و شهامت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرأت بر مخالفت صریح.

این گروه - که قرآن از آنها به عنوان «منافقین»<sup>۱</sup> یاد می کند و ما در فارسی از به چنین افرادی «دورویان» یا «دوچهره گان» می گوئیم - در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند و از چون ظاهر اسلامی داشتند، شناخت آنها مشکل بود، ولی قرآن نشانه های دقیقی برای این شناسایی بیان می کند که خطا بطنی آنها را مشخص می سازد و الگویی در این زمینه به دست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می دهد. نخست تفسیری از نفاق دارد، می گوید: «گروهی از مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم. در حالی که ایمان ندارند» (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ).

✽ (آیه ۹) آنان این عمل را نوعی زرنگی و به اصطلاح تاکتیک حساب می کنند و «می خواهند خدا و مؤمنان را فریب دهند» (يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا).

«در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند، (اما) نمی فهمند» (وَ مَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ).

✽ (آیه ۱۰) سپس قرآن به این واقعیت اشاره می کند که نفاق بیماری است، زیرا دوگانگی جسم و روح یک نوع ناهماهنگی و از هم گسستگی است که بر وجود انسان حاکم می شود. می فرماید: «در دل های آنها یک نوع بیماری است» (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ).

از آنجا که در نظام آفرینش هرکس در مسیری قرار گرفت و وسائل آن را فراهم ساخت در همان مسیر به پیش می رود، قرآن می افزاید: «خداوند بر بیماری آنان افزوده» (فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا).

و چون سرمایه اصلی منافقان دروغ است تا بتوانند تناقض هایی را که در زندگی شان دیده می شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: «و به خاطر دروغ هایی که می گفتند عذاب دردناکی در انتظار آنهاست» (وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ).

<sup>۱</sup> «منافقین» از ماده «نفق»، به معنی کانالها و نقبهایی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار، از آن استفاده کنند

❁ (آیه ۱۱) آنگاه قرآن به ویژگی‌های منافقان اشاره می‌کند که نخستین آنها داعیه اصلاح طلبی است در حالی که مُفسد واقعی خود آرآن هستند. می‌فرماید: «و هنگامی که به آنان گفته شود در زمین فساد نکند، می‌گویند: ما فقط اصلاح کننده‌ایم» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ).

❁ (آیه ۱۲) قرآن می‌افزاید: «آگاه باشید! ایران همان مفسدانند ولی نمی‌فهمند» (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ).

اصرار آنها در راه نفاق و خوگرفتن با برنامه‌های زشت سبب شده که به رفته رفته گمان کنند این برنامه‌ها مفید و اصلاح طلبانه است.

در گذشته گفتیم که اگر گناه از حد بگذرد حسّ تشخیص را از انسان می‌گیرد، بلکه تشخیص او را واژگونه می‌سازد و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او درمی‌آید.

❁ (آیه ۱۳) نشانه دیگر این است که آنها خود را عاقل و هوشیار، و مؤمنان را سفیه و ساده لوح و خوش باور می‌پندارند. قرآن می‌گوید: «و هنگامی که به آنان گفته شود همانند (سایر) مردم ایمان بیاورید، می‌گویند: آیا همچون ابلهان ایمان بیاوریم؟!» (وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ).

و به این ترتیب افراد حق طلب را که با مشاهده آثار حَقَانِيَّت در دعوت پیامبر (ص) و محتوای تعلیمات او سر تعظیم فرود آورده‌اند به سفاهت متهم می‌کند و شیطنت و دورویی و نفاق را دلیل بر هوش و درایت می‌شمرد.

آری، در منطق آنها عقل جایش را با سفاهت عوض کرده است. بدین رو قرآن می‌فرماید: «بدانید اینها همان ابلهانند ولی نمی‌دانند» (أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ).

آیا این سفاهت نیست که انسان به جای تمرکز و وحدت شخصیت، دوگانگی و چندگانگی را پذیرا گردد و استعداد و نیروی خود را در راه شیطنت و توطئه و تخریب به کار گیرد؟

❁ (آیه ۱۴) سومین نشانه این است که هر روز به رنگی درمی‌آیند و در میان هر جمعیتی با آنها هم صدا می‌شوند. قرآن می‌فرماید: «و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می‌کنند می‌گویند: ما ایمان آورده‌ایم» (وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامِنًا).

ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم.

ولی «هنگامی که با شیطان‌های خود خلوت می‌کنند، می‌گویند: ما با شمایم» (وَ إِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ). و اگر می‌بینید در برابر مؤمنان اظهار ایمان می‌کنیم «ما فقط (آنان را) مسخره می‌کنیم» (إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِءُونَ).

❁ (آیه ۱۵) سپس قرآن با لحنی قاطع می‌گوید: «خدا آنان را مسخره می‌کند» (اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ).

«و آنها را در طغیان‌شان نگه می‌دارد تا سرگردان شوند» (وَ يَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ)<sup>۲</sup>.

❁ (آیه ۱۶) این آیه سرنوشت شوم آنها را چنین بیان می‌کند: «آنان کسانی هستند که هدایت را به گمراهی

فروخته‌اند» (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ).

به همین دلیل «تجارت آنها سودی نداده» (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ).

«و هدایت نیافته‌اند» (وَ مَا كَانُوا مُهْتَدِينَ).

<sup>۲</sup> «يعمهن» از ماده «عمه» به معنی تردد و تحیر در کاری است و به معنی کور دلی هم آمده که نتیجه آن سرگردانی است

دوگانگی شخصیت و تضادّ برون و درون که صفت بارز منافقان است، پدیده‌های گوناگونی در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد که به خوبی می‌توان آن را شناخت.

### ▲ نکته‌ها

#### ۱. وسعت معنی نفاق

نفاق به مفهوم خاص، صفت افراد بی‌ایمانی است که در صف مسلمانانند اما دل در گرو کفر دارند. نفاق معنی ای وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن، گفتار و عمل را شامل می‌شود هرچند در افراد مؤمن باشد که ما از آن به عنوان رگه‌های نفاق نام می‌بریم. پیامبر(ص) در حدیثی فرمود: «سه خصلت است که در هر که باشند منافق است هرچند اهل روزه و نماز باشد و خود را مسلمان بداند: کسی که هرگاه به او اعتماد شود خیانت ورزد، و هرگاه سخن گوید دروغ گوید، و هرگاه وعده دهد خلف وعده کند». مسلماً این گونه افراد رگه‌هایی از نفاق در وجودشان هست. و درباره ریاکاران از امام صادق (ع) روایت شده است: «ریا و ظاهرسازی، درختی (شوم و تلخ) است که میوه‌ای جز شرک خفی ندارد و اصل و ریشه آن نفاق است».

#### ۲. فریب وجدان

آیه مورد بحث اشاره‌ی روشنی به مسأله فریب وجدان دارد. انسان منحرف و آلوده برای رهایی از سرزنش و مجازات وجدان، کم کم برای خود این باور را به وجود می‌آورد که عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح و مبارزه با فساد است (إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ)، تا با فریب وجدان، آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.

#### ▲ دو مثال برای ترسیم حال منافقان

✽ (آیه ۱۷) در مثال اوّل می‌گوید: «آنان [= منافقان] همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک، راه خود را بیابند). «ولی هنگامی که آتش، اطراف او را روشن ساخت خداوند (طوفانی می‌فرستد و) آن را خاموش می‌کند و در تاریکی‌های وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند، آنها را رها می‌سازد» (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ).

آنها فکر می‌کنند با این آتش مختصر و نور آن می‌توانند با ظلمت‌ها به پیکار برخیزند اما طوفان برمی‌خیزد یا باران درشتی فرو می‌ریزد و یا بر اثر پایان گرفتن موادّ آتش افروز، آتش به خاموشی می‌گراید و بار دیگر در تاریکی سرگردان می‌شوند.

این نور مختصر یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است و یا اشاره به ایمان نخستین آنهاست که بر اثر تقلیده‌ای کورکورانه، تعصب‌های غلط، لجاجت‌ها و عداوت‌ها، پرده‌های ظلمانی بر آن می‌افتد.

✽ (آیه ۱۸) سپس می‌افزاید: «آنها کران و گنگ‌ها و کورانند، لذا (از راه خطا) باز نمی‌گردند» (صُمٌّ بُكْمٌ عُمْىُ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ).

تشبیه فوق این واقعیت را در زمینه نفاق روشن می‌سازد که نفاق و دورویی برای مدّت طولانی رهی تواند مؤثر واقع شود. منافقان ممکن است برای مدّت کوتاهی از مزایای اسلام و مصونیت‌های مؤمنان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کافیان نیز بهره گیرند ولی این امر همچون شعله ضعیف و کم دوامی که در بیابان ی تاریک در معرض وزش طوفان هاست، دیری نمی‌پاید و سرانجام چهره واقعی آنها آشکار می‌گردد و به جای کسب موفقیت و محبوبیت، منفور و مطرود خواهند شد.

✽ (آیه ۱۹) در مثال دوم، قرآن صحنه زندگی آنها را به شکل دیگری ترسیم می‌کند: شبی است تاریک، باران به شدت می‌بارد، از کرانه‌های افق برق پرنوری می‌جهد، صدای غرّش مهیب رعد نزدیک است پرده های گوش را پاره کند، انسانی بی پناه در دل این دشت وسیع سرگردان مانده است و خسته و خیس، نه پناهگاهی دارد که به آن پناه ببرد و نه ظلمت اجازه می‌دهد گامی به سوی مقصد بردارد. قرآن حال این مسافر سرگردان را بازگو می‌کند، می‌فرماید: «یا همچون بارانی از آسمان که در شب تاریک همراه با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذران) بیارد» (أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظَلَمَاتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ). سپس می‌افزاید: «آنان از ترس مرگ، انگشتانشان را در گوش‌های خود می‌گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند» (يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ). در پایان آیه نیز می‌فرماید: «و خداوند به کافران احاطه دارد» و آنان در قبضه قدرت او هستند (وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ).

✽ (آیه ۲۰) برق‌ها پیاپی بر صفحه آسمان جستن می‌کند، روشنایی خیره کننده «برق، نزدیک است چشمانشان را براید» (يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ). «هر زمان که (برق جستن می‌کند و پهنه بیابان را) برای آنان روشن می‌سازد، (چند گامی) در پرتو آن راه می‌روند و چون خاموش می‌شود، توقف می‌کنند» (كَلَّمَا أَصَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا). هر آن ممکن است هدف صاعقه‌ای قرار گیرند و خاکستر شوند. حتی این خطر وجود دارد که غرّش رعد، پرده گوششان را پاره کننده و نور خیره کننده برق، چشمشان را نابینا سازد. «و اگر خدا بخواهد، گوش و چشم آنها را از بین می‌برد، چراکه خداوند بر هر چیز تواناست» (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). افسوس که آنها به پناهگاه مطمئن ایمان پناه نبرده‌اند تا از شرّ صاعقه‌های مرگبار مجازات الهی و آسیب جهاد مسلحانه مسلمین رهایی یابند.

در باره اینکه میان مثال‌های اول و دوم در آیات مورد بحث چه تفاوتی وجود دارد باید گفت که مثال اول (مثلهم کمثل الذی ...) اشاره به منافقانی است که در آغاز، وارد صف مؤمنان راستین شده بودند و ایمان آوردند اما ایمانشان پابرجا نبود و به نفاق گراییدند، مثال دوم (أو کصیب من السماء ...) حال منافقانی را بازگو می‌کند که از آغاز، در صف نفاق بودند و برای یک لحظه هم ایمان نیاوردند.

### سرفصل ۳

## از نشانه های او (سوره روم، آیات ۲۰ تا ۲۵)

### ▲ آیات خدا در آفاق و انفس!

✽ (آیه ۲۰) در اینجا با بیان نکات جالبی از دلائل توحید و نشانه های پروردگار در نظام عالم هستی، بحث های گذشته را تکمیل می کند.

نخست به سراغ آفرینش انسان که اولین و مهم ترین موهبت الهی بر اوست می رود و می گوید: «از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس به ناگاه شما انسان هایی شدید که در روی زمین گسترش یافتید» (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْشُرُونَ).

در این آیه به دو نشانه عظمت الهی اشاره شده: یکی آفرینش انسان از خاک که ممکن است اشیا را به آفرینش نخستین انسان یعنی آدم بوده باشد، یا آفرینش همه انسان ها از خاک، چرا که مواد غذایی تشکیل دهنده وجود انسان - مستقیم یا غیرمستقیم - از خاک گرفته می شود.

دوم: تکثیر نسل انسان و انتشار فرزندان آدم در سراسر زمین است.

✽ (آیه ۲۱) این آیه نیز بخش دیگری از آیات انفسی را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده، می فرماید: «و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید» (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا).

و چون ادامه این پیوند در میان همسران، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد به دنبال آن می افزاید: «و در میان شما مودت و رحمت قرار داد» (وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً).

و در پایان آیه نیز برای تأکید بیشتر می فرماید: «در این، نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ).

بنابر این می توان نتیجه گرفت آنها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند، زیرا یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده است، مگر آن که به راستی شرایط خاص و ضرورتی، تجرد را ایجاب کند.

✽ (آیه ۲۲) این آیه آمیزه ای از آیات آفاقی و انفسی است. نخست به مسأله خلقت آسمان ها و زمین اشاره کرده، می گوید: «و از نشانه های بزرگ خدا آفرینش آسمان ها و زمین است» (وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ).

آسمان ها بلآن همه کرات، با آن همه منظومه ها و کهکشان ها، آسمان هایی که تخیل دور پرواز انسان از درک عظمت آن عاجز و اندیشه از مطالعه آن خسته می شود و هر قدر علم و دانش انسان پیش می رود نکته های تازه ای از عظمتش آشکار می گردد.

سپس سخن را به یکی از آیات بزرگ انفسی منتقل ساخته، می گوید: «و تفلوت زبان ها و رنگ های شما» نیز از آیات عظمت اوست! (وَإِخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ).

برای سازمان یافتن اجتماع بشر خداوند صداها، رنگ ها، زبان ها و نژادها را متفاوت قراردادده است.

در پایان نیز می گوید: «در این نشانه هایی است برای عالمان» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالِمِينَ).

زیرا آنها بیش از هر کس از این اسرار آگاه می شوند.



## ▲ باز هم نشانه‌های عظمت او در برون و درون

✽ (آیه ۲۳) به دنبال بحث‌های گذشته پیرامون آیات پروردگار در آفاق و انفس، در اینجا به «خواب» به عنوان یک پدیده مهم آفرینش و نموداری از نظام حکیمانه آفریننده آن می‌پردازد، می‌گوید: «و از نشانه‌های او خواب شما در شب و روز است، و تلاش و کوشش تان برای بهره‌گیری از فضل پروردگار» و تأمین معاش (وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ).

و در پایان می‌افزاید: «در این امور نشانه‌هایی است برای آنها که گوش شنوا دارند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ).

این موهبت بزرگ الهی سبب می‌شود که جسم و روح انسان حیات و نشاط و نیروی تازه‌ای بیابد و با بروز حالت خواب که یک نوع وقفه و تعطیل کار بدن است، آرامش و رفع خستگی حاصل گردد.

مسئلاً اگر خواب نبود روح و جسم انسان بسیار زود پژمرده و فرسوده می‌شد، و آثار پیری و شکستگی به سراغ او می‌آمد.

✽ (آیه ۲۴) این آیه که پنجمین بخش از آیات عظمت خدا را بیان می‌کند، به سراغ آیات آفاقی می‌رود و مسأله باران و رعد و برق و حیات زمین را پس از مرگ مورد توجه قرار می‌دهد، می‌فرماید: «و از نشانه‌های او این است که برق (و رعد) را به شما نشان می‌دهد که هم مایه ترس و هم مایه امید است» (وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا).

«ترس» از خطرات ناشی از برق که گاه به صورت صاعقه در می‌آید و «امید» به نظر نزول باران که غالباً بعد از رعد و برق، به صورت رگبار فرو می‌ریزد. بنابراین برق آسمان پیش‌آهنگی است برای نزول باران.

سپس می‌افزاید: «و از آسمان آبی فرو می‌فرستد که زمین را بعد از مردنش به وسیله آن زنده می‌کند» (وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا).

در پایان آیه به عنوان تأکید می‌افزاید: «در این نشانه‌هایی است برای جمعیتی که تعقل می‌کنند» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ).

آنها هستند که می‌فهمند در این برنامه حساب شده دست قدرتی در کار است و هرگز نمی‌تواند معلول تصادف‌ها و ضرورت‌های کور و کر باشد.

✽ (آیه ۲۵) در این آیه بحث از آیات آفاقی را در زمینه تدبیر نظام آسمان و زمین و ثبات و بقای آنها ادامه داده، می‌فرماید: «و از آیات او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست» (وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ).

یعنی نه تنها آفرینش آسمان‌ها که در آیات قبل به آن اشاره شد آیتی است بلکه برپایی و ادامه نظام آنها نیز آیتی دیگر است، زیرا این اجرام عظیم در گردش منظم خود احتیاج به امور زیادی دارد که مهم‌ترین آنها محاسبه پیچیده تعادل نیروی جاذبه و دافعه است.

و در پایان آیه نیز با استفاده از زمینه بودن توحید برای معاد، بحث را به این مسأله منتقل ساخته، می‌فرماید: «سپس هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فرا خواند ناگهان همه خارج می‌شوید» و در صحنه محشر حضور می‌یابید (ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ).

## سرفصل ۴

### هجرت برای کسب علم و حکمت (سوره کهف، آیات ۶۵ تا ۸۲)

#### ▲ دیدار معلم بزرگ

✽ (آیه ۶۵) هنگامی که موسی و همسفرش به نقطه عزیمت خود - یعنی کنار صخره و نزدیک مجمع البحرین - بازگشتند، در آنجا « بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که رحمت (و موهبت عظیمی) از سوی خود به او داده و علم فراوانی از نزد خود به او آموخته بودیم» (فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا).

تعبیر «وَجَدَا» نشان می‌دهد که آنها در جست و جوی همان عالم بودند و سرانجام گمشده‌ی خود را یافتند. جمله‌ی «عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا» (بنده‌ای از بندگان ما) نشان می‌دهد که برترین افتخار یک انسان آن است که بنده‌ی راستین خدا باشد، و مقام عبودیت، انسان را مشمول رحمت الهی می‌سازد.

منظور از «رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا» استعداد شایان و روح وسیع و شرح صدر است که خدا به آن مرد داده بود تا پذیرای علم الهی شود.

جمله‌ی «مِنْ لَدُنَّا» نشان می‌دهد که علم او علم عادی نبوده بلکه آگاهی از بخشی از اسرار این جهان بوده است که تنها خدا آنها را می‌داند.

✽ (آیه ۶۶) «موسی (بلنهایت ادب) به او گفت: آیا از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده، و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟» (قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعَكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا).

✽ (آیه ۶۷) ولی با کمال شگفتی، مرد عالم به موسی «گفت: تو هرگز نمی‌تواری با من شکیبایی کنی» (قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا).

✽ (آیه ۶۸) سپس دلیل آن را بیان کرد و گفت: «و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رموز آن آگاه نیستی شکیبایی باشی؟» (وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا).

آن مرد عالم به ابوابی از علوم احاطه داشت که مربوط به اسرار باطن و عمق حوادث و پدیده‌ها بوده، در حالی که موسی نه مأمور به باطن بود و نه از آن آگاهی چندانی داشت. در چنین موردی آن کس که ظاهر را می‌بیند عنان صبر و اختیار را از کف می‌دهد، و به اعتراض و گاه به پرخاش بر می‌خیزد.

✽ (آیه ۶۹) موسی از شنیدن این سخن نگران شد که مبدا فیض محضر عالم بزرگ از او قطع شود، از این رو به او تعهد سپرد که در برابر همه‌ی رویدادها شکیبایی پیشه سازد و «گفت: به خواست خدا مرا شکیبایی خواهی یافت، و در هیچ کاری مخالف فرمان تو نخواهم کرد» (قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا).

باز موسی در این عبارت نهایت ادب خود را آشکار می‌سازد، تکیه برخواست خدا می‌کند و به مرد عالم نمی‌گوید من صابرم بلکه می‌گوید انشاءالله مرا صابر خواهی یافت.

✽ (آیه ۷۰) ولی چون شکیبایی در برابر حوادث به ظاهر ناراحت کننده‌ای که انسان از اسرار آن آگاهی ندارد کار آسانی نیست، بار دیگر آن مرد عالم از موسی تعهد گرفت و «گفت: پس اگر می‌خواهی به دنبال من بیایی، از هیچ چیز می‌پرس تا خود (به موقع) آن را برای تو بازگو کنم!» (قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا).

✽ (آیه ۷۱) موسی مجدداً تعهد سپرد و سپس «آن دو به راه افتادند تا آنکه سوار کشتی شدند» (فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ).

خضر «کشتی را سوراخ کرد!» (خَرَقَهَا).

«خرق» به معنی پاره کردن چیزی از روی فساد است.

موسی که از یک سو پیامبر بزرگ الهی بود و باید حافظ جان و مال مردم باشد و امر به معروف و نهی از منکر کند و از سوی دیگر وجدان انسانی او اجازه نمی داد در برابر چنین کار خلافی سکوت اختیار کند ، تعهدی را که با خضر داشت به دست فراموشی سپرد و زبان به اعتراض گشود ، «گفت: آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی؟ به راستی چه کار بدی انجام دادی!» (قالَ أَخْرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا).

«امر» به کار مهم شگفت آور یا بسیار زشت گفته می شود.

✽ (آیه ۷۲) خضر با متانت خاصّ خود نظری به موسی افکند و «گفت: آیا نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبایی کنی؟» (قالَ أَلَمْ أَقُلْ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا).

✽ (آیه ۷۳) موسی که از شتابزدگی خود که طبعاً به خاطر اهمّیت حادثه بود پشیمان گشت و به یاد تعهد خویش افتاد، در مقام عذرخواهی برآمد و رو به استاد کرد و «گفت: مرا به خاطر این فراموشکاریم مؤاخذه مکن و در کارم بر من سخت مگیر» (قالَ لَا تَوَاخِذُنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا).

«لَا تُرْهِقْنِي» از ماده ی «ارهاق» به معنی پوشاندن چیزی با قهر و غلبه و نیز گاه به معنی تکلیف کردن است . در جمله ی بالا منظور این است که بر من سخت مگیر و مرا به زحمت میفکن و به خاطر این کارم فیض خود را از من قطع منما.

✽ (آیه ۷۴) پس از پایان گرفتن سفر دریایی «باز به راه خود ادامه دادند، تا اینکه نوجوانی را دیدند؛ و او [= خضر] آن نوجوان را کشت!» (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ).

با دیدن منظره ی کشتن یک نوجوان، غباری از اندوه و نارضایی چشمان موسی را پوشانید، آن چنان که بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، «گفت: آیا انسان پاکی را، بی آنکه قتلی کرده باشی، کشتی؟!» (قالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ).

«به راستی کار زشتی انجام دادی!» (لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا).

✽ (آیه ۷۵) باز مرد عالم «گفت: آیا به تو نگفتم تو هرگز نمی توانی با من صبر کنی ؟» (قالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا).

✽ (آیه ۷۶) موسی شرمسارانه به یاد عهد خود افتاد که دو بار آن را - هرچند از روی فراموشی - شکسته بود و رفته رفته احساس می کرد که ممکن است گفته ی استاد راست باشد و کارهای او برای موسی در آغاز غیرقابل تحمّل است، از این رو بار دیگر زبان به عذرخواهی گشود و «گفت: (این بار نیز فراموشی مرا نادیده بگیر، امّا) بعد از این اگر از تو سؤال کردم، دیگر با من همراهی نکن، (زیرا) از سوی من معذور خواهی بود» (قالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا).

این جمله حکایت از نهایت انصاف و دورنگری موسی می کند و نشان می دهد که او در برابر یک واقعیّت هرچند تلخ، تسلیم بود.

✽ (آیه ۷۷) بعد از این گفت و گو و سپردن تعهد مجدد، «باز به راه خود ادامه دادند تا به مردم قریه ای رسیدند و از آنان خواستند که به ایشان غذا دهند، ولی آنها از میهمان کردن این دو مسافر خودداری نمودند» (فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا اتَّيَاهُمَا قَرْيَةٌ اسْتَطْعَمَ أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا).

منظور از «قریه» در اینجا شهر ناصره یا بندر ایله است.

از آنچه بر سر موسی و استادش در آن قریه گذشت می فهمیم که اهالی آنجا خسیس و دون همّت بوده اند. از پیامبر (صلی الله علیه وآله) روایت شده است که فرمود: «آنها مردم لثیم و پستی بودند».

سپس قرآن اضافه می‌کند: «با این حال آنها در آنجا دیواری یافتند که می‌خواست فرو بریزد، و (خضر) آن را بر پا داشت» (فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ).

موسی که مشاهده کرد خضر در برابر این بی‌حرمتی مردم آبادی، به تعمیر دیواری در حال ریزش پرداخته، مثل این که می‌خواهد مزد کار بدشان را به آنها بدهد، و با خود اندیشید که چه خوب بود استاد این کار را در برابر اجرتی انجام می‌داد تا پول غذایی فراهم شود، بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد و زبان به اعتراض گشود، «گفت: (لا اقل) می‌خواستی در مقابل این کار مزدی بگیری!» (قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا).

در واقع موسی فکر می‌کرد این عمل دور از عدالت است که انسان در برابر مردمی تا این حد فرومایه، چنین فداکاری کند.

✽ (آیه ۷۸) اینجا بود که خضر، در آخرین سخن را به موسی «گفت: اینک زمان جدایی من و تو فرا رسیده است، اما به زودی راز آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی به تو خبر می‌دهم» (قَالَ هَذَا فِرَاقُ بِيٍّ وَيَبِيٍّكَ سَأَنْبِئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا).

«تأویل» از ماده‌ی «أول» به معنی ارجاع و بازگشت دادن چیزی است؛ بنابراین هر کار و سخنی که آن را به هدف اصلی برسانیم «تأویل» نامیده می‌شود. همچنین پرده برداشتن از روی اسرار چیزی، نوعی «تأویل» است. در خبر است که از موسی پرسیدند از مشکلات دوران زندگی از همه سخت تر را بگو. گفت: «سختی‌های بسیار دیدم (اشاره به ناراحتی‌های دوران مبارزه با فرعون و گرفتاری‌های دوران حکومت بنی اسرائیل)، ولی هیچ یک همانند گفتار خضر که خبر از فراق و جدایی داد، در قلب من اثر نکرد»

### ▲ اسرار درونی حوادثی که گذشت

✽ (آیه ۷۹) پس از آن که فراق وجدایی موسی و خضر مسلم شد، لازم بود استاد الهی اسرار کارهای خود را که موسی تاب تحمل آن را نداشت بازگو کند. در واقع بهره‌ی موسی از مصاحبت او درک راز این سه حادثه شگفت‌آور بود که می‌توانست کلیدی برای گشودن مسائل بسیار و پاسخی برای پرسش‌های گوناگون باشد.

نخست از داستان کشتی شروع کرد و گفت: «اما کشتی مال گروهی از مستمند بود که با آن در دریا کار می‌کردند، من خواستم آن را معیوب کنم، (زیرا) پشت سرشان پادشاهی (ستمگر) بود که هر کشتی (سالمی) را به زور می‌گرفت» (أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْلُكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا).

به این ترتیب در پشت عمل به ظاهر زشت سوراخ کردن کشتی، هدف مهمی که همان جلوگیری از دستیابی پادشاه غاصب بر کشتی بود وجود داشته است، زیرا آن پادشاه هرگز کشتی‌های آسیب دیده را مناسب کار خود نمی‌دید و از آنها چشم می‌پوشید، پس به هر حال این کار در جهت حفظ منافع گروهی مستمند بود و باید انجام می‌شد.

کلمه «وراء» (پشت سر) در اینجا جنبه‌ی مکانی ندارد بلکه کنایه از این است که آنها بی‌آنکه توجه داشته باشند، گرفتار چنین ستمگری می‌شوند و از آنجا که انسان حوادث پشت سر خود را نمی‌بیند، چنین تعبیری در اینجا به کار رفته است.

✽ (آیه ۸۰) سپس به بیان راز حادثه دوم - یعنی قتل نوجوان - پرداخته می‌گوید: «و اما آن نوجوان، پدر و مادرش با ایمان بودند، و بیم داشتیم که آنان را به طغیان و کفر وادارد» (وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا).

تعبیر به «خشینا» (بیم داشتیم) نشان می‌دهد که خضر یا مرد عالم، خود را مسئول آینده‌ی مردم می‌دانست و نمی‌خواست پدر و مادر با ایمانی به خاطر انحراف نوجوانشان دچار شوربختی شوند.

﴿آیه ۸۱﴾ «از این رو خواستیم که پروردگارشان به جای او فرزندی پاک تر و بامحبت به آن دو بدهد» (فَارَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكْوَةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا).

«زکوة» در اینجا، جدا از معنای پاکیزگی و طهارت، مفهوم وسیعی دارد که ایمان و عمل صالح را شامل می شود، هم در امور دینی و هم در امور مادی. این تعبیر شاید پاسخی به اعتراض موسی بود که گفت: نفس زکیه‌ای را کشتی! و او در جواب می‌گوید: آن نوجوان پاکیزه نبود، ما خواستیم خدا به جای او فرزند پاکیزه‌ای به آنها بدهد. در احادیث اسلامی آمده است: «خداوند به جای آن پسر به آنها دختری داد که هفتاد پیامبر از نسل او به وجود آمدند.»

﴿آیه ۸۲﴾ در این آیه خضر پرده از روی راز سومین کار خود یعنی تعمیر دیوار بر می دارد و می‌گوید: «و اما دیوار، متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آن دو وجود داشت، و پدرشان مرد صالحی بود» (وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا). «و پروردگار تو می‌خواست آنها به حد بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند» (فَارَادَ رَبُّكَ أَنْ يُبَدِّلَهُمَا وَيَسْتَخْرِجَ كَنْزَهُمَا).

«این رحمتی از پروردگارت بود» (رُحْمَةً مِنْ رَبِّكَ).  
ومن مأمور بودم به خاطر نیکوکاری پدر و مادر آن دو یتیم، دیوار را تعمیر کنم تا مبادا ریزش کند و گنج ظاهر شود و به خطر بیفتد.

در پایان نیز برای اینکه موسی به یقین بداند همه آن کارها بر طبق نقشه و مأموریت خاصی بوده است، اضافه می‌کند: «ومن آن (کارها) را خودسرانه انجام ندادم» بلکه به فرمان پروردگار بود (وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي). «این بود راز کارهایی که توانستی در برابر آنها شکیبایی به خرج دهی» (ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا).

### ▲ درس‌های داستان خضر و موسی

داستان سفر خضر و موسی در برگیرنده‌ی مسائلی مختلف در زمینه‌های گوناگون اخلاقی و اجتماعی بسیاری است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:  
الف) پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعزمی همچون موسی آن همه راه به دنبال او می‌رود، و این سرمشقی است برای همه انسان‌ها در هر حد و پایه‌ای از علم و در هر شرائط و سن و سال.

ب) جوهره‌ی علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می‌گیرد.  
ج) همواره علم را برای عمل باید آموخت، چنانکه موسی به خضر می‌گوید: «... مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا» دانشی به من بیاموز که مایه‌ی رشد و صلاح باشد.

د) در کارها نباید عجله کرد چرا که تحقق بسیاری از امور نیاز به فرصت مناسب دارد.  
ه) درباره‌ی چهره‌ی ظاهر و چهره‌ی باطن اشیا و حوادث، و نیز در مورد رویدادهای ناخوشایند زندگی نباید عجولانه قضاوت کنیم، زیرا چه بسیار حوادثی که ما آن را ناخوش می‌داریم اما بعد معلوم می‌شود که از الطاف خفیه‌ی الهی بوده، و این همان موضوعی است که قرآن در آیه ۱۲۲ سوره‌ی بقره به آن اشاره کرده است.

و) اعتراف به واقعی‌ها و موضع‌گیری هماهنگ با آنها. هنگامی که موسی سه بار به طور ناخواسته گرفتار پیمان شکنی در برابر خضر شد، در مقابل این واقعیت تلخ، لجاجت به خرج نداد و منصفانه حق را به او داد و آن‌گاه صمیمانه از وی جدا شد و برنامه‌ی کار خویش را پی گرفت.

ز) انسان نباید تا آخر عمر به خود آزمایی مشغول باشد و زندگی را به آزمایشگاهی برای آینده‌ای که شاید هرگز نباید تبدیل کند، بنابراین هنگامی که چند بار مطلبی را آزمود باید به نتیجه آن گردن نهد.

ح) آثار ایمان پدران برای فرزندان: خضر به خاطر یک پدر صالح و درستکار، حمایت از فرزندانش را در آن قسمت‌ی که می‌توانست بر عهده گرفت، یعنی فرزند در پرتو ایمان و امانت پدر می‌تواند سعادتمند شود و نتیجه نیک آن عائد فرزند او هم بشود.

ط) کوتاهی عمر به سبب آزار پدر و مادر. جایی که فرزندی به خاطر آنکه در آینده پدر و مادر خود را به طغیان و کفر وامی‌دارد مستحق مرگ می‌باشد، چگونه است حال فرزندی که هم اکنون مشغول انجام این گناه است؟  
ی) مردم دشمن آنند که نمی‌دانند. بسیار می‌شود که کسی در باره‌ی ما نیکی می‌کند اما چون از باطن کار خبر نداریم آن را دشمنی می‌پنداریم. داستان موسی و خضر به ما می‌آموزد که نباید در قضاوت شتاب کرد، بلکه باید ابعاد مختلف هر موضوعی را به دقت بررسی نمود.

ک) ادب شاگرد و استاد: در گفتگوهایی که میان موسی و خضر ردّ و بدل می‌شود نکته‌های جالبی پیرامون ادب شاگرد و استاد به چشم می‌خورد، از جمله:

۱- موسی خود را به عنوان تابع خضر معرفی می‌کند «اتَّبِعْكَ».

۲- در مقام تواضع، استاد را از سطح علمی بسیار بالایی برخوردار می‌داند و خود را طالب فرا گرفتن گوشه‌ای از علم او معرفی می‌کند «مِمَّا عَلَّمْتَ» - دقت کنید!

## سرفصل ۵ پرستش و نیایش (سوره حمد، قدر و اخلاص) ﴿سوره فاتحه (حمد)﴾

در مکه نازل شده است و ۷ آیه دارد

### ▲ ویژگیهای سوره حمد

۱. این سوره با سوره‌های دیگر **قرآن** از نظر لحن و آهنگ فرق روشنی دارد، زیرا در این سوره خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با خود را به بندگانش آموخته است. سوره با حمد و ستایش پروردگار آغاز و با ابراز ایمان به مبدأ و معاد (خداشناسی و ایمان به رستاخیز) ادامه و با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می‌گیرد.
۲. سوره حمد اساس **قرآن** است. از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است که فرمود: «أَلْحَمْدُ أُمُّ الْقُرْآنِ» و این به هنگامی بود که جابر بن عبد الله انصاری خدمت پیامبر (ص) رسید، حضرت به او فرمود: «آیا برترین سوره‌ای را که خدا در کتابش نازل کرده به تو تعلیم کنم؟» جابر عرض کرد: آری، پدر و مادرم به فدایت باد! به من تعلیم کن. پیامبر (ص) سوره حمد را که «امّ الكتاب» است به او آموخت. سپس افزود: «این سوره شفای هر دردی است مگر مرگ.» «امّ» به معنی اساس و ریشه است، به همین دلیل ابن عباس مفسر معروف می‌گوید: هرچیزی اساس و شالوده ای دارد... و اساس و زیربنای **قرآن**، سوره حمد است.
۳. در آیات **قرآن** سوره حمد به عنوان یک موهبت بزرگ به پیامبر (ص) معرفی شده و در برابر همه ی **قرآن** قرار گرفته است. در آیه ۷۸ سوره حجر می‌فرماید: «ما به تو سوره حمد و **قرآن** عظیم دادیم.»

### ▲ محتوای سوره حمد

این سوره از یک نظر به دو بخش تقسیم می‌شود و در آن، بخشی از حمد و ثنای خدا، و بخشی از نیازهای بنده سخن می‌گوید.

در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «خداوند متعال فرمود: من سوره ی حمد را میان خود و بنده ام تقسیم کردم، نیمی از آن برای من و نیمی برای بنده‌ی من است و بنده‌ی من حق دارد هرچه را می‌خواهد از من بخواهد. هنگامی که بنده می‌گوید "بسم الله الرحمن الرحيم"، خداوند می‌فرماید: بنده‌ام به نام من آغاز کرد و بر من است که کارهای او را به آخر برسانم و در همه حال او را پربرکت گردانم.

و هنگامی که می‌گوید "الحمد لله رب العالمين"، خداوند می‌فرماید: بنده‌ام مرا ستایش کرد و دانست نعمت‌هایی را که دارد از ناحیه من است، من نیز بلاها را از او دور کردم. گواه باشید که نعمت‌های سرای آخرت را بر نعمت‌های دنیای او می‌افزایم و بلاهای آن جهان را از او دفع می‌کنم همان‌گونه که بلاهای دنیا را دفع کردم.

و هنگامی که می‌گوید "الرحمن الرحيم"، خداوند می‌فرماید: بنده‌ام گواهی داد که من رحمان و رحیم هستم. گواه باشید بهره او را از رحمتم فراوان می‌کنم و سهم او را از عطایم افزون می‌سازم.

و هنگامی که می‌گوید "مالک یوم الدین"، خداوند می‌فرماید: گواه باشید، همان گونه که او حاکمیت و مالکیت روز جزا را از آن من دانست، من نیز در روز حساب، حساب او را آسان می‌کنم، حسناتش را می‌پذیرم و از سیئاتش در می‌گذرم.

و هنگامی که می‌گوید "ایاک نعبد"، خداوند می‌فرماید: بندهام تنها مرا می‌پرستد. من شما را گواه می‌گیرم بر این عبادت خالص، و ثوابی به او می‌دهم که کسانی که مخالف این کار بودند به حال او غبطه خورند.

و هنگامی که می‌گوید "ایاک نستعین"، خداوند می‌فرماید: بندهام از من یاری جسته و به من پناه آورده است، گواه باشید او را در کارهایش کمک می‌کنم، در سختی‌ها به فریادش می‌رسم و در روز پریشانی دستش را می‌گیرم.

و هنگامی که می‌گوید "إهدنا الصراط المستقیم" - تا آخر سوره -، خداوند می‌فرماید: این تقاضای بنده ام پذیرفته است و او هرچه می‌خواهد از من بخواهد که اجابت خواهیم کرد و آنچه را امید دارد به او می‌بخشیم و از آنچه بیم دارد، او را ایمن می‌سازم.»

### ▲ فضیلت تلاوت سوره حمد

در فضیلت تلاوت این سوره از پیامبر(ص) روایت شده است که فرمود: «هر مسلمانی سوره حمد را بخواند، پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده باشد.»

طبق نقل دیگر: «هر مسلمانی سوره حمد را بخواند، پاداش او پاداش کسی است که همه قرآن را خوانده باشد و گویی برای هر فردی از مردان و زنان مؤمن هدیه‌ای فرستاده است.»

تلاوت سوره حمد به انسان روح و ایمان می‌بخشد، او را به خدا نزدیک می‌کند، صفای دل و روحانیت می‌آفریند، اراده انسان را قوی و تلاش او را در راه خدا و خلق افزون می‌سازد و میان او و گناه فاصله می‌افکند. از این رو در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم: «شیطان چهار بار فریاد کشید و ناله سر داد: نخستین بار روزی بود که از درگاه خداوند رانده شد، سپس هنگامی که از بهشت به زمین تنزل یافت، سومین بار هنگام بعثت محمد(ص) بعد از فترت پیامبران، و آخرین بار زمانی بود که سوره حمد نازل شد.»

### ▲ چرا نام این سوره فاتحه کتاب است

«فاتحه کتاب» به معنی آغازگر کتاب (قرآن) است. از روایات استفاده می‌شود که این سوره در زمان خود پیامبر(ص) نیز به همین نام شناخته می‌شد.

از اینجا دریچه‌ای به سوی مسأله مهمی از مسائل اسلامی گشوده می‌شود و آن مسأله این است که برخلاف آنچه در میان گروهی مشهور است که قرآن در عصر پیامبر(ص) به صورت پراکنده بود بعد و در زمان ابوبکر یا عمر یا عثمان جمع آوری شد، مدارک متعددی وجود دارد که نشان می‌دهد قرآن در زمان پیامبر(ص) و به فرمان او به همین شکل که امروز در دست ماست جمع آوری شده و سرآغاز آن سوره حمد بوده است.

علی بن ابراهیم از امام صادق(ع) روایت کرده که رسول خدا(ص) به علی(ع) فرمود: «قرآن در قطعات حریر و کاغذ و امثال آن پراکنده است، آن را جمع آوری کنید.»

بعد می‌افزاید: علی(ع) از آن مجلس برخاست و قرآن را در پارچه زرد رنگی جمع آوری نمود سپس بر آن مهر زد.



حدیث مشهور «تقلین» نیز که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند که پیامبر(ص) فرمود: «من از میان شما می روم و دو چیز گران بها را به یادگار می گذارم: کتاب خدا و خاندانم»، نشان می دهد که قرآن به صورت یک کتاب جمع آوری شده بود.

درباره اینکه در میان گروهی از دانشمندان معروف است که قرآن پس از پیامبر (ص) به وسیله علی (ع) یا افراد دیگر جمع آوری شده است باید گفت قرآزی که علی(ع) جمع آوری کرد تنها قرآن نبود بلکه مجموعه ای از قرآن، تفسیر، شأن نزول آیات و مانند آن بود.

❁ (آیه ۱) مرسوم است که مردم جهان هر کار مهم و پرارزشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می کنند؛ یعنی آن کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می دهند. ولی آیا بهتر نیست که برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات، آن را به وجودی پایدار و جاودانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد؟ از میان وجودها آن که ازلی و ابدی است تنها ذات پاک خداست؛ به همین دلیل باید هر چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و از او استمداد جست. بدین رو در نخستین آیه قرآن می گوئیم: «به نام خداوند بخشنده ی بخشایشگر» (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ). این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد بلکه باید از نظر واقعیت و معنی با او پیوند داشته باشد، زیرا این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می دهد و از هرگونه انحراف بازمی دارد. به همین خاطر در حدیثی از پیامبر (ص) می خوانیم که فرمود: «كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ» (هر کار مهمی که با نام خدا آغاز نشود، بی فرجام است).

امام باقر(ع) فرمود: «سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می کنیم، چه بزرگ باشد چه کوچک، "بسم الله" بگوئیم تا پر برکت و فرخنده باشد.»

کوتاه سخن اینکه، پایداری و بقای عمل بسته به ارتباطی است که با خدا دارد؛ به همین مناسبت، خداوند به پیامبر دستور می دهد که وظیفه خطیر تبلیغ اسلام را با نام خدا آغاز کند. «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» (علق/۱). و حضرت نوح هنگام سوار شدن بر کشتی، برای پیروزی بر مشکلات، به یاران خود دستور می دهد که در موقع حرکت و توقف کشتی «بسم الله» بگویند. (هود/۴۱ و ۴۸). آنها نیز آن سفر بهمخاطره را با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند.

و سلیمان در نامه ای که به ملکه سبا می نویسد، سرآغاز آن را «بسم الله» قرار می دهد (نمل/۳۰). روی همین اصل، تمام سوره های قرآن با «بسم الله» شروع می شود تا هدف اصلی از آغاز تا پایان با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود. فقط سوره توبه در آغاز، «بسم الله» ندارد، زیرا این سوره با اعلان جنگ به جنایتکاران مکه و پیمان شکنان شروع شده و این کار با توصیف خداوند به رحمان و رحیم سازگار نیست.

### ▲ نکته ها:

#### ۱. آیا «بسم الله» جزء سوره است

در میان دانشمندان شیعه اختلافی نیست که «بسم الله» جزء سوره ی حمد و همه سوره های قرآن است. ثبت «بسم الله» در آغاز سوره ها گواه زنده این امر است، زیرا می دانیم در متن قرآن چیزی اضافه نوشته نشده و ذکر «بسم الله» در آغاز سوره ها از زمان پیامبر(ص) تاکنون معمول بوده است.

به علاوه، سیره‌ی مسلمانان همواره بر این بوده که هنگام تلاوت **قرآن**، «بِسْمِ اللَّهِ» را در آغاز هر سوره می‌خوانند. به تواتر نیز ثابت شده که پیامبر (ص) آن را تلاوت می‌فرمود. پس چگونه ممکن است چیزی جز **قرآن** نباشد و پیامبر و مسلمانان همواره آن را ضمن **قرآن** بخوانند و بر آن مداومت نمایند؟

به هر حال، مسأله آن قدر روشن است که می‌گویند: یک روز معاویه - در دوران حکومتش - در نماز جماعت «بِسْمِ اللَّهِ» را نگفت، از مهاجران و انصار بعد از نماز جمعی فریاد زدند: **أَسْرَقْتَ أُمَّ نَسِيتَ؟** (آیا [بِسْمِ اللَّهِ] را دزدیدی یا فراموش کردی؟)

## ۲. **الله جامع ترین نام خداوند**

بررسی نام‌های پروردگار که در **قرآن** مجید یا سایر منابع اسلامی آمده نشان می‌دهد که هر کدام از آن‌ها یک بخش خاص از صفات خدا را منعکس می‌سازد و تنها نامی که جامع صفات جلال و جمال است «الله» می‌باشد. به همین دلیل اسماء دیگر خداوند غالباً به عنوان صفت برای کلمه «الله» به کار برده می‌شود مانند «غفور» و «رحیم» که جنبه آمرزش خداوند را بیان می‌کند (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (بقره/۲۲۶)، و «سمیع» که اشاره به آگاهی او از مسموعات دارد، و «علیم» که از آگاهی او نسبت به همه چیز خبر می‌دهد (فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ) (بقره/۲۲۷). از آنجا که «الله» جامع‌ترین اسماء خداوند است، در یک آیه بسیاری از این اسماء و صف «الله» قرار گرفته‌اند: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ» (او خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست‌ناپذیر است که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، و شایسته عظمت است (حشر/۲۳)).

یکی از شواهد جامعیت این نام آن است که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می‌توان کرد.

## ۳. **رحمت عام و خاص خدا**

در میان گروهی از مفسران مشهور است که صفت «رحمان» اشاره به رحمت عام خداست که شامل دوست و دشمن، مؤمن و کافر، نیکوکار و بدکار می‌شود، ولی «رحیم» اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان صالح و فرمانبردار است. به همین خاطر «رحمان» همه جا در **قرآن** به صورت مطلق آمده که نشانه عمومیت آن است در حالی که «رحیم» گاهی به صورت مقید ذکر شده که دلالت بر خصوصیت آن می‌کند، مانند «وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا» (او نسبت به مؤمنان همواره رحیم بوده است) (احزاب/۴۳). در روایتی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که می‌فرماید: «خداوند معبود همه چیز است، نسبت به مخلوقاتش رحمان و نسبت به خصوص مؤمنان رحیم است.»

## ۴. چرا صفات دیگر خدا در بسم الله نیامده است

در «بسم الله» پس از نام ویژه «الله» تنها روی صفت رحمانیت و رحیمیت او تکیه می شود و این سؤال برانگیز است که چرا سخنی از بقیه صفات به میان نیامده است؟ در پاسخ باید بگوییم: در آغاز هر کار لازم است از صفتی استمداد کنیم که آثار آن بر سراسر جهان پرتوافکن است، همه موجودات را فرا گرفته و رفتار آن را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است. بهتر است این حقیقت را از زبان قرآن بشنوید آنجا که می فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (و رحمتم همه چیز را فراگرفته است) (اعراف/۱۵۶).

از سوی دیگر پیامبران برای نجات خود از چنگال حوادث سخت و دشمنان خطرناک دست به دامن رحمت خدا می زدند. در مورد هود و پیروانش می خوانیم: «فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا» (سرانجام، او و کسانی را که با او بودند به رحمت خود نجات بخشیدیم) (اعراف/۷۲). بنابراین اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنایی دارد، چنانکه در دعای جوشن کبیر می خوانیم: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ» (ای خدایی که رحمتت بر غضبت پیشی گرفته است). انسانها نیز باید در برنامه زندگی، اساس کارها را بر رحمت و محبت قرار دهند و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند.

❁ (آیه ۲) بعد از «بسم الله» که آغازگر سوره بود نخستین وظیفه بندگان آن است که به یاد مبدأ بزرگ عالم هستی و نعمت های بی پایانش بیفتند. نعمت های فراوانی که راهنمای ما در شناخت پروردگار و انگیزه ما در راه عبودیت است. اینکه می گوئیم انگیزه، به خاطر آن است که هر انسانی به هنگامی که نعمتی به او می رسد می خواهد بخشنده نعمت را بشناسد و، طبق فرمان فطرت، به سپاسگزاری برخیزد و حق شکر او را ادا کند. به همین جهت، علمای علم کلام (عقاید) در نخستین بحث این علم، وجوب شکر منعم را که یک فرمان فطری و عقلی است به عنوان انگیزه خداشناسی یادآور می شوند.

و اینکه می گوئیم راهنمای ما در شناخت پروردگار نعمت های اوست به این جهت است که بهترین و جامع ترین راه شناخت مبدأ، مطالعه در اسرار آفرینش و رازهای خلقت به ویژه وجود نعمت ها در رابطه با زندگی انسان هاست. به این دو دلیل، سوره فاتحه با این جمله آغاز می شود: «ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است» (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

«حمد» در لغت به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است. یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی انجام دهد یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است، او را حمد می گوئیم. اگر به این نکته توجه کنیم که الف و لام در کلمه «الحمد» برای جنس است و در اینجا معنی عمومیت را افاده می کند، نتیجه می گیریم که ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است. هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است، هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دل ها می پاشد، هر شخص سخاوتمندی که بخشش می کند و هر طبیعی که مرهمی بر زخم جانکاه می نهد، ستایش آنها از حمد خدا سرچشمه می گیرد زیرا این مواهب همه در اصل از ناحیه ذات پاک اوست. اگر خورشید نورافشانی می کند، ابرها باران می بارند و زمین برکاتش را به ما تحویل می دهد همه از ناحیه اوست. بنابراین، هر ستایشی به او بر می گردد.

جالب اینکه «حمد» تنها در آغاز کار نیست بلکه پایان کارها نیز - چنانکه قرآن به ما تعلیم می دهد - با حمد خواهد بود.

در مورد بهشتیان می خوانیم: «گفتار (و دعای) آنها در بهشت این است که خداوند، منزهی تو! و تحیت آنها در آنجا سلام، و آخرین سخنشان "الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ" است» (یونس/۱۰).

کلمه «رب» به معنی مالک و صاحب است. البته صاحبی که عهده دار تربیت و پرورش است. به همین جهت ، در فارسی به «پروردگار» ترجمه می شود.

کلمه «عالمین» جمع «عالم» ، و عالم به معنی مجموعه ای از موجودات مختلف است که دارای صفات مشترک یا زمان و مکان مشترک هستند، مانند عالم انسان و عالم حیوان . بنابراین عالم معنی جمعی دارد و هنگامی که به «عالمین» جمع بسته می شود اشاره به تمام مجموعه های این جهان است.

در روایتی از علی (ع) می خوانیم که در ضمن تفسیر آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» فرمود: «رب العالمین اشاره به مجموع مخلوقات است اعم از موجودات بی جان و جاندار.»

❁ (آیه ۳) «بخشنده و بخشایشگر است» و رحمت عام و خاصش همه را رسیده (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ).

معنی «رحمان» و «رحیم» و نیز تفاوت میان این دو کلمه را در تفسیر «بسم الله» خواندیم. نکته ای که باید اضافه کنیم این است که این دو صفت در نمازهای روزانه ما دست کم سی بار تکرار می شوند (در هر یک از دو رکعت اول نماز، دوازده بار) و به این ترتیب، شصت مرتبه خدا را به صفت رحمتش می ستاییم . و این درسی است برای همه انسان ها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این اخلاق الهی متخلّق کنند. به علاوه اشاره ای است به این واقعیت که اگر ما خود را عید و بنده خدا می دانیم مبادا رفتار مالکان بی رحم نسبت به بردگانمان در نظرها تداعی شود. نکته دیگر اینکه ذکر «رحمن» و «رحیم» بعد از «رب العالمین» اشاره به این است که خداوند در عین قدرتمند بودن، نسبت به بندگان خویش با مهربانی و لطف رفتار می کند.

❁ (آیه ۴) سپس به دومین اصل مهم اسلام یعنی قیامت و رستاخیز اشاره کرده می کند و می گوید: «مالک روز جزاست» (مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ).

به این ترتیب محور مبدأ و معاد که پایه هرگونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی است در وجود انسان تکمیل می گردد. در اینجا تعبیر به مالکیت خداوند شده است که نهایت سیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز مشخص می کند. روزی که همه انسان ها در آن دادگاه بزرگ برای حساب حاضر می شوند و در برابر مالک حقیقی خود قرار می گیرند، تمام گفته ها و کارها و حتی اندیشه های خویش را حاضر می بینند و هیچ چیز - حتی به اندازه سر سوزنی - نا بود نشده و از قلم نیفتاده است. اکنون این انسان است که باید بار مسؤولیت های اعمال خود را بر دوش بکشد و حتی در آنجا که سنت و برنامه ای را پایه گذاری کرده است باز باید سهم خویش را از مسؤولیت بپذیرد. بی گمان مالکیت خداوند نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است، نه مالکیت اعتباری نظیر مالکیت ما نسبت به آنچه در این جهان ملک ماست. به تعبیری دیگر این مالکیت نتیجه خالقیت و ربوبیت است و کسی که موجودات را آفریده و هر لحظه فیض هستی به آنها می بخشد، مالک حقیقی است.

و در پاسخ به این پرسش که مگر خداوند مالک تمام جهان نیست که از او تعبیر به «مالک روز جزا» می کنیم، باید بگوییم: گرچه مالکیت خداوند شامل هر دو جهان می باشد اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است ، زیرا در

آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیت‌های اعتباری بریده می‌شود و کسی در آنجا چیزی از خود ندارد و اگر حتی شفاعتی هم صورت گیرد به فرمان خداست.

اعتقاد به روز رستاخیز اثر فوق العاده نیرومندی در کنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد. یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشا و منکرات همین است که نماز، انسان را هم به یاد مبدئی می‌اندازد که از تمام کارهای او باخبر است و هم دادگاه بزرگ عدل خدا را به خاطر او آورد.

در حدیثی می‌خوانیم که امام سجّاد(ع) هنگامی که به آیه «مالک یوم الدین» می‌رسید، چندان آن را تکرار می‌کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند.

جمله «یوم الدین» در قرآن در تمام موارد به معنی قیامت آمده است. «دین» در لغت به معنی جزاست و چون روشن‌ترین برنامه‌ای که در قیامت اجرا می‌شود برنامه کيفر و جزاست، روز قیامت روز دین معرفی شده است.

### ▲ انسان در پیشگاه خدا

❁ (آیه ۵) از اینجا گویی بنده، پروردگار خود را مخاطب می‌سازد و نخست از عبودیت خویش در برابر او و سپس از امدادهايش سخن می‌گوید: «تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جوییم» (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ). در آیات گذشته سخن از توحید ذات و صفات بود، در اینجا سخن از توحید عبادت و توحید افعال است.

توحید عبادت آن است که هیچ کس و هیچ چیز را جز ذات خدا شایسته پرستش ندانیم، تنها به فرمان او گردن نهیم و از هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات او بپرهیزیم.

توحید افعال آن است که تنها مؤثر حقیقی را در عالم خدا بدانیم. نه اینکه دنبال سبب نرویم بلکه معتقد باشیم هر سببی هر تأثیری که دارد به فرمان خدا است. این تفکر و اعتقاد، انسان را از همه کس و همه موجودات می‌برد و تنها به خدا پیوند می‌دهد.

ذکر صیغه جمع در «نعبد» و «نستعین» و نیز در آیات بعد که به صورت جمع آمده نشان می‌دهد که اساس عبادت به خصوص نماز بر پایه جمع و جماعت است. به این ترتیب، هر گونه فردگرایی، تک روی، انزوا طلبی و مانند اینها از نظر اسلام و قرآن مفاهیمی مردود است.

❁ (آیه ۶) پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبودیت و استمداد از ذات پاک او، نخستین تقاضای بنده این است که: «ما را به راه راست هدایت کن» (إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ). تا خداوند او را به راه راست، راه پاکی و نیکی، راه عدل و داد، راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا همواره از خداوند درخواست هدایت به «صراط مستقیم» می‌کنیم؟ مگر گمراهیم؟ وانگهی این سخن از پیامبر و امامان که نمونه انسان کامل بودند، چه معنی دارد؟

در پاسخ می‌گوییم: اولاً برای انسان در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف می‌رود؛ به همین دلیل باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست، ثابت نگه دارد.

ثانیاً هدایت، پیمودن طریق تکامل است تا انسان به تدریج مراحل نقصان را پشت سر نهد و به مراحل بالاتر برسد. بنابراین این جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان از خدا تقاضای هدایت به «صراط مستقیم» کنند، زیرا کمال مطلق تنها خداست و همه بدون استثنا در مسیر تکامل اند. پس چه مانعی دارد که آنها نیز از خداوند تقاضای رسیدن به درجات بالاتری را بنمایند.

امام صادق (ع) در تفسیر این آیه فرمود: «یعنی خداوند، ما را بر راهی که به محبت تو می‌رسد و به بهشت واصل می‌گردد و مانع پیروی از هوس‌های هلاک‌کننده و آرای انحرافی می‌شود ثابت بدار».

### ▲ صراط مستقیم چیست

«صراط مستقیم» آیین خداپرستی و دین حق و پایبند بودن به دستوره‌های خداست، چنانکه در آیه ۱۶۱ سوره انعام می‌خوانیم: «بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده؛ آیینی پا برجا (و ضامن سعادت دین و دنیا)، آیین ابراهیم که از آیین‌های خرافی روی برگرداند و از مشرکان نبود.»

جالب اینکه «صراط» به معنی راه مستقیم است. بنابراین مستقیم بودن در مفهوم «صراط» افتاده و ذکر آن به صورت توصیف، برای تأکید روی این مسأله است.

### ▲ دو خط انحرافی

✽ (آیه ۷) این آیه تفسیر روشنی است برای «صراط مستقیم» که در آیه قبل خواندیم. می‌فرماید: «راه کسانی که آنان را مشمول نعمت خود ساختی نه کسانی که بر آنان غضب کردی و نه گمراهان» (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ).

در حقیقت، خدا به ما امر می‌فرماید راه پیامبران و نیکوکاران و کسانی را که مشمول نعمت و الطاف او شده اند بخواییم و به ما هشدار می‌دهد که در برابر شما همیشه دو خط انحرافی قرار دارد: خط «مغضوب علیهم» و خط «ضالین».

### ▲ نکته‌ها:

#### ۱. الذین أنعمت علیهم کیانند

آیه ۶۹ سوره‌ی نساء این گروه را تفسیر می‌کند و می‌فرماید: «کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنان تمام کرده است از پیامبران و صدیقان و شه‌ بخان و صالحان؛ و آنها رفیق‌های خوبی هستند.»

بنابراین ما در سوره حمد از خدا می‌خواهیم که در خط این چهار گروه قرار بگیریم و در هر مقطع زمانی این سعادت نصیبمان شود تا در یکی از این خطوط انجام وظیفه کنیم و رسالت خویش را انجام دهیم.

#### ۲. مغضوب علیهم و ضالین کیانند

از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید استفاده می‌شود که «ضالین» گمراهان عادی هستند و «مغضوب علیهم» گمراهان لجوج یا منافق، به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده است.

در آیه ۶ سوره فتح می‌فرماید: «و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند مجازات کند. (آری) حوادث ناگوار(ی که برای مؤمنان انتظار می‌کشند) تنها بر خودشان نازل می‌شود. خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته، و جهنم را برای آنان آماده کرده است.»  
به هر حال، «مغضوب علیهم» کسانی هستند که علاوه بر کفر، راه لجابت و دشمنی با حق را می‌پیمایند و در صورت امکان، از اذیت و آزار پیامبران و رهبران الهی فروگذار نمی‌کنند.

### ﴿سوره قدر﴾

در مکه نازل شده است و ۵ آیه دارد



### ▲ محتوا و فضیلت سوره

محتوای این سوره چنانکه از نامش پیداست بیان نزول **قرآن** مجید در شب قدر است، سپس به ذکر اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن می‌پردازد.  
در فضیلت تلاوت سوره ی قدر از پیغمبر اکرم (ص) روایت شده‌است که فرمود: «هرکس این سوره را تلاوت کند پاداش کسی را دارد که ماه رمضان را روزه گرفته و شب قدر را احیا داشته است.»  
البته این فضایل از آن کسی است که می‌خواند و می‌فهمد و به محتوای آن جامه‌ی عمل می‌پوشاند، **قرآن** را بزرگ می‌شمرد و آیاتش را در زندگی پیاده می‌کند.

### ▲ شب قدر شب نزول قرآن!

✽ (آیه ۱) از آیات **قرآن** از جمله آیه‌ی ۱۸۵ سوره بقره استفاده می‌شود که **قرآن** مجید در ماه مبارک رمضان نازل شده است: «شَهْرُ رَمَازَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ»  
در نخستین آیه این سوره می‌فرماید: «ما آن [= **قرآن**] را در شب قدر نازل کردیم» (لَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ).  
جمله «لَا أَنْزَلْنَاهُ» (ما آن را نازل کردیم)، به عظمت این کتاب بزرگ آسمانی نظر دارد که خداوند نزول آن را به خود نسبت داده است.

نزول **قرآن** در شب قدر، همان شبی که مقدرات و سرنوشت آدمیان در تمام سال در آن شب تعیین می‌شود، دلیل دیگری بر سرنوشت ساز بودن این کتاب بزرگ آسمانی است.<sup>۳</sup>  
از ضمیمه کردن این آیه با آیه ی ۱۸۵ سوره‌ی بقره نتیجه‌گیری می‌شود که شب قدر در ماه مبارک رمضان است. اما کدام شب است؟ از **قرآن** چیزی در این مورد استفاده نمی‌شود ولی مشهور در روایات این است که در دهه ی آخر ماه رمضان، شب بیست و یکم یا بیست و سوم است. البته در روایات متعددی بیشتر روی شب بیست و سوم تکیه شده.  
امام صادق (ع) در حدیثی فرمود: «تقدیر مقدرات در شب نوزدهم و تحکیم آن در شب بیست و یکم، و امضا در شب بیست و سوم است.» به این ترتیب بین روایات جمع می‌شود.

<sup>۳</sup> البته این امر هیچ تضادی با آزادی ارادی انسان و اختیار او ندارد، زیرا تقدیر الهی به وسیله فرشتگان برطبق شایستگیهای افراد و میزان ایمان و تقوا و پاکی نیت و اعمال آنهاست، یعنی برای هرکس همان سرنوشتی را مقدر میکنند که لایق آن است.

✽ (آیه 2) در این آیه برای بیان عظمت شب قدر می گویند: «و تو چه می دانی شب قدر چیست؟» (وَمَا أَدْرِيكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ).

این تعبیر نشان می دهد که عظمت این شب به قدری است که حتی پیامبر (ص) با آن علم وسیع و گسترده اش، قبل از نزول این آیات به آن واقف نبود.

✽ (آیه 3) سپس می فرماید: «شب قدر بهتر از هزار ماه است» (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ).

بهتر بودن این شب از هزار ماه به خاطر ارزش عبادت و احیای آن است. روایات فضیلت شب قدر و فضیلت عبادت آن نیز که در کتب شیعه و اهل سنت فراوان است، این معنی را کاملاً تأیید می کند. به علاوه نزول قرآن در این شب و نزول برکات و رحمت الهی در آن، سبب می شود که شب قدر از هزار ماه برتر و بالاتر باشد.

در بعضی از تفاسیر آمده است که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «یکی از بنی اسرائیل لباس جنگ به تن کرده بود و هزار ماه از تن بیرون نیاورد و پیوسته مشغول (یا آماده ی) جهاد در راه خدا بود.» اصحاب و یاران شگفت زده شدند و آرزو کردند که ای کاش چنان فضیلت و افتخاری نصیب آنها نیز می شد، آیه ی فوق نازل گشت و بیان کرد که شب قدر بهتر از هزار ماه است.

✽ (آیه 4) سپس به توصیف بیشتری از آن شب بزرگ پرداخته می افزاید: «فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کاری نازل می شوند» (تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ).  
باتوجه به این که «تَنْزَلُ» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد روشن می شود که شب قدر مخصوص زمان پیغمبر اکرم (ص) و نزول قرآن مجید نبوده بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم که در هر سال تکرار می شود. منظور از «روح» مخلوق عظیمی است مافوق فرشتگان است، چنانکه در حدیثی آمده که شخصی از امام صادق (ع) سؤال کرد: آیا روح همان جبرئیل است؟ امام (ع) فرمود: جبرئیل از ملائکه است، و روح اعظم از ملائکه است. مگر خداوند متعال نمی فرماید: «ملائکه و روح نازل می شوند»؟  
یعنی به قرینه ی متقابله، این دو باهم متفاوتند.

منظور از «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشت ها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می شوند، و هدف از نزول آنها انجام این امور است.

✽ (آیه 5) و در آخرین آیه می فرماید: «شبی است سرشار از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع سپیده» (سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ).

شبی است که هم قرآن در آن نازل شده، هم عبادت و احیای آن معادل هزار ماه است، هم خیرات و برکات الهی نازل می گردد، هم رحمت خاصش بندگان را فرا می گیرد و هم فرشتگان و روح در آن شب نازل می شوند. بنابراین شبی است سراسر سلامت و نور و رحمت از آغاز تا پایان. حتی طبق بعضی از روایات، در آن شب شیطان در زنجیر است و از این نظر نیز شبی سالم و توأم با سلامت است.



در مکه نازل شده است و ۴ آیه دارد



## ▲ سوره اخلاص

### ▲ محتوا و فضیلت سوره

این سوره از توحید پروردگار و یگانگی او سخن می گوید. در مورد نزول این سوره از امام صادق(ع) چنین روایت شده است که فرمود: «یهود از رسول خدا(ص) تقاضا کردند خداوند را برای آنها توصیف کند، پیغمبر(ص) سه روز سکوت کرد و پاسخی نگفت تا این سوره نازل شد و پاسخ آنها را بیان کرد.»

در فضیلت تلاوت این سوره روایات زیادی در منابع معروف اسلامی آمده است که حاکی از عظمت آن است، از جمله در حدیثی پیغمبر اکرم(ص) فرمود: آیا کسی از شما عاجز است از این که یک سوم قرآن را در یک شب بخواند؟! یکی از حاضران عرض کرد: ای رسول خدا! چه کسی توانائی بر این کار دارد؟ پیغمبر(ص) فرمود: سوره‌ی «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را بخوانید.

در حدیث دیگری امام صادق(ع) فرمود: هنگامی که رسول خدا(ص) بر جنازه سعد ابن معاذ نماز گزارد فرمود: هفتاد هزار ملک که در میان آنها جبرئیل نیز بود، بر جنازه او نماز گزارند. من از جبرئیل پرسیدم: او به خاطر کدام عمل مستحق نماز گزاردن شما شد؟ گفت: به خاطر تلاوت «قل هو الله احد» در حال نشستن، ایستادن، سوار شدن، پیاده روی و رفت و آمد.»

### ▲ او یکتا و بی همتاست

✽ (آیه 1) در نخستین آیه از این سوره در پاسخ پرسش‌های مکرری که از ناحیه اقوام یا افراد مختلف در زمینه اوصاف پروردگار شده بود، می فرماید: «بگو: خداوند، یکتا و یگانه است» (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ). ذات منفردی است که نظیر و شبیهی برای او نیست.

آغاز جمله با ضمیر «هُوَ» که ضمیر مفرد غائب است و از مفهوم مبهمی حکایت می کند اشاره‌ای به این واقعیت است که ذات مقدس او در نهایت خفا و خارج از دسترس افکار محدود آدمی است، هر چند آثارش چنان جهان را پر کرده که از همه چیز آشکارتر است، چنانکه در آیه ۵۳ سوره فصلت می فرماید: «به زودی نشانه‌های خود را در اطراف جهان و در درون جانسان به آنها نشان می دهیم تا برایشان آشکار گردد که او حق است.» سپس از این حقیقت ناشناخته پرده بر می دارد، می گوید: خداوند، یکتا و یگانه است.

در حدیثی امیرمؤمنان علی(ع) فرمود: «در شب جنگ بدر، خضر را در خواب دیدم، از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم گفت: بگو: "يَا هُوَ، يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ" هنگامی که صبح شد جریان را خدمت

رسول خدا(ص) عرض کردم، فرمود: "ای علی(ع)، اسم اعظم به تو تعلیم شده" سپس این جمله ورد زبان من در جنگ بدر بود. «

عمار یاسر هنگامی که شنید حضرت علی (ع) این ذکر را روز صفین به هنگام پیکار می خواند، عرض کرد: این کنایات چیست؟ فرمود: اسم اعظم خدا وستون توحید است.

«الله» اسم خاص برای خداوند است که در همین یک کلمه به تمام صفات جلال و جمال او اشاره شده و این نام جز بر خدا اطلاق نمی شود، در حالی که نام های دیگر خداوند معمولاً اشاره به یکی از صفات جمال و جلال او است، مانند عالم و خالق و رازق، غالباً به غیر او نیز اطلاق می شود.

این نام مقدس که قلب راروشن می کند به انسان نیرو و آرامش می بخشد و او را در جهانی از نور و صفا مستغرق می سازد بیش از دو هزار بار در قرآن مجید تکرار شده و هیچ اسمی از اسماء مقدس پروردگار این اندازه در قرآن نیامده است.

«أَحَدٌ» یعنی خداوند، احد و واحد است و یگانه و یکتاست؛ نه به معنی واحد عددی، یا نوعی و جنسی، بلکه به معنی وحدت ذاتی، و به عبارت روشنتر، وحدانیت او یعنی اینکه مثل و مانند و شبیه و نظیری برای او نیست.

دلیل این سخن نیز روشن است: او ذاتی است بی نهایت از هر جهت، و مسلماً دو ذات بی نهایت از هر جهت غیرقابل تصور است، چون اگر دو ذات شد هر دو محدود می شود؛ این کمالات آن را ندارد، و آن کمالات این را دقت کنید.

❁ (آیه 2) در این آیه در توصیف دیگری از آن ذات مقدس یکتا می فرماید: «خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند» (الله الصمد).

در تفسیر «صمد» در حدیثی می خوانیم که محمد بن حنفیه از امیرمؤمنان علی (ع) درباره ی این کلمه سؤال کرد، حضرت فرمود: «تأویل «صمد» آن است که او نه اسم است و نه جسم، نه مانند و نه شبیه دارد، و نه صورت و نه تمثال، نه حد و حدود، نه محل و نه مکان، نه «کیف» و نه «أی»، نه این جا و نه آنجا، نه پر است و نه خالی، نه ایستاده است و نه نشسته، نه سکون دارد و نه حرکت، نه ظلمانی است نه نورانی، نه روحانی است و نه نفسانی، و در عین حال هیچ محلی از او خالی نیست و هیچ مکانی گنجایش او را ندارد، نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور کرده و نه بو برای او موجود است، همه ی این ها از ذات پاکش منتفی است.»

این حدیث نشان می دهد که «صمد» مفهوم بسیار جامعی دارد که هرگونه صفات مخلوقات را از ساحت مقدس او نفی می کند.

❁ (آیه 3) سپس در این آیه به رد عقاید نصاری و یهود و مشرکان عرب می پردازد که برای خداوند فرزند یا پدر قائل بودند. می فرماید: «(هرگز) نژاد، و زاده نشد» (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ).

در مقابل این بیان، سخن کسانی است که معتقد به تثلیث (خدایان سه گانه) بودند، یعنی خدای پدر، خدای پسر، و روح القدس.

«یهود گفتند: عزیز پسر خداست، و نصارا گفتند: مسیح پسر خداست. این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است. خدا آنان را بکشد، چگونه از حق انحراف می یابند!» (توبه/۳۰).

مشرکان عرب نیز معتقد بودند که ملائکه دختران خدا هستند. «آن برای خدا همتیانی از جن قرار دادند، در حالی که خداوند همه ی آنها را آفریده است؛ و برای خدا؛ به دروغ و از روی جهل، پسران و دخترانی ساختند!» (انعام/۱۰۰).

❁ (آیه 4) در آخرین آیه مطلب را درباره ی اوصاف خدا به مرحله کمال رسانده، می فرماید: «و برای او هیچ گاه شبیه و ماندنی نبوده است» (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ).

«کفو» در اصل به معنی هم‌تراز در مقام و منزلت و قدر است، سپس به هر شبیه و مانندی اطلاق می‌شود. مطابق این آیه تمام عوارض مخلوقین و صفات موجودات و هر نقص و محدودیتی از ذات پاک او منتفی است و این همان توحیح ذاتی وصفاتی است در مقابل توحید عددی و نوعی. بنابراین، او نه شبیهی در ذات دارد، نه مانندی در صفات، و نه مثلی در افعال، و از هر نظر بی نظیر و بی‌مانند است. امیرمؤمنان علی(ع) در خطبه ۱۸۶ نهج البلاغه می‌فرماید: «او کسی را نژاد که خود نیز مولود باشد، و از کسی زاده نشد تا محدود گردد، ... مانندی ندارد تا با او هم‌تا گردد، و شبیهی برای او تصور نمی‌شود تا با او مساوی باشد». و این تفسیر جالبی است که عالی‌ترین دقایق توحید را بازگو می‌کند - سلام الله علیک یا امیرالمؤمنین.

### ▲ نکته‌ها:

#### ۱- دلایل توحید

توحید، یعنی یگانگی ذات خداوند وعدم وجود هرگونه هم‌تا و شبیه برای او، گذشته از دلائل نقلی و آیات قرآن مجید، با دلائل عقلی فراوان نیز قابل اثبات است که در اینجا قسمتی از آن را به صورت فشرده می‌آوریم:

**الف) برهان صرف‌الوجود:** خداوند وجود مطلق است و هیچ قید و شرط و حدی برای او نیست، چنین وجودی مسلماً نامحدود خواهد بود زیرا اگر محدودیتی پیدا کند باید آلوده به عدم گردد، و ذات مقدسی که هستی از آن می‌جوشد هرگز مقتضی عدم و نیستی نخواهد بود و چیزی در خارج نیست که عدم را بر او تحمیل کند بنابراین، محدود به هیچ حدی نیست.

از سوی دیگر، دو هستی نامحدود در عالم تصور نمی‌شود، زیرا اگر دو موجود پیدا شود حتماً هر یک از آن دو فاقد کمالات دیگری است، یعنی کمالات او را ندارد بنابراین هر دو محدود می‌شوند. و این خود دلیل روشنی بر یگانگی ذات واجب‌الوجود است - دقت کنید.

**ب) برهان علمی:** هنگامی که به این جهان پهناور نگاه می‌کنیم، نخست عالم را به صورت موجوداتی پراکنده می‌بینیم: زمین، آسمان، خورشید، ماه، ستارگان، گیاهان و حیوانات، اما هرچه بیشتر دقت کنیم می‌بینیم اجزا و ذرات این عالم چنان به هم مربوط و پیوسته است که مجموعاً یک واحد منسجم را تشکیل می‌دهد و یک سلسله قوانین معین بر سراسر این جهان حکومت می‌کند.

این وحدت نظام هستی و قوانین حاکم بر آن و انسجام و یکپارچگی در میان اجزای آن، نشان می‌دهد که خالق آن یکتا و یگانه است.

**ج) برهان تمانع (دلیل علمی فلسفی):** دلیل دیگری که برای اثبات یگانگی ذات خداوند ذکر کرده‌اند و قرآن در آیه ۲۲ سوره‌ی انبیاء الهام بخش آن است، برهان تمانع است. می‌فرماید: «اگر در آسمان و زمین، جز الله خدایان دیگری بود، فلسدمی‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد). مرثه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند.»

**د) دعوت عمومی انبیا به خداوند یگانه:** این دلیل دیگری برای اثبات توحید است، زیرا اگر دو واجب‌الوجود در عالم بودند هر دو باید منبع فیض باشند چرا که یک وجود بی نهایت کامل ممکن نیست در نورافشانی بخل ورزد، چون عدم فیض برای وجود کامل نقص است و حکیم بودن او ایجاب می‌کند که همگان را مشمول فیض خود قرار دهد.

حضرت علی(ع) در وصیت‌نامه‌اش به امام حسن مجتبی(ع) می‌فرماید: «بدان فرزندانم، اگر پروردگارت همتایی داشت فرستادگان او به سراغ تو می‌آمدند و آثار مُلک و سلطان او را مشاهده می‌کردی و بلافعال و صفاتش آشنا می‌شدی، ولی او معبود یکتاست، همان‌گونه که خودش توصیف کرده است.»

## ۲- شاخه‌های پر بار توحید

معمولاً برای توحید چهار شاخه ذکر می‌کنند:

**(الف) توحید ذات-** که در بالا شرح داده شد.

**(ب) توحید صفات-** یعنی خداوند نه صفاتش زائد بر ذات اوست، و نه جدا از یکدیگرند، بلکه وجودی است تمامش علم، تمامش قدرت، تمامش ازلیّت و ابدیت. و اگر غیر از این باشد، لازمه‌اش ترکیب است، و اگر مرکب باشد، محتاج به اجزا می‌شود و شیء محتاج هرگز واجب‌الوجود نخواهد بود.

**(ج) توحید افعالی-** یعنی هر وجودی، هر حرکتی، هر فعلی در عالم است به ذات پاک خدا برمی‌گردد. حتی افعالی که از ما سر می‌زند به یک معنی از اوست، او به ما قدرت و اختیار و آزادی اراده داده. بنابراین، در عین حال که ما فاعل افعال خود هستیم و در مقابل آن مسؤولیم، از یک نظر، فاعل خداوند است زیرا همه آنچه داریم به او باز می‌گردد.

**(د) توحید در عبادت-** یعنی تنها باید او را پرستش کرد و غیر او شایسته عبودیت نیست، زیرا عبادت باید برای کسی باشد که کمال مطلق و مطلق کمال است، کسی که از همگان بی‌نیاز و بخشنده تمام نعمت‌ها و آفریننده همه موجودات است، و این صفات جز در ذات پاک او جمع نمی‌شود.

## ▲ شاخه‌های توحید افعالی

توحید افعالی نیز به نوبه خود شاخه‌های زلّدی دارد که در اینجا به شش مورد از مهم‌ترین فروع آن اشاره می‌شود.

**(الف) توحید خالقیت- قرآن** می‌گوید: «بگو: خدا خالق همه چیز است» (رعد/۱۶).

دلیل آن هم روشن است، وقتی با دلائل گذشته ثابت شد واجب‌الوجود یکی است و همه چیز غیر از او ممکن‌الوجود است، بنابراین خالق همه موجودات نیز یکی خواهد بود.

**(ب) توحید ربوبیت-** یعنی مدبّر و مدیر و مربّی و نظام‌بخش عالم هستی تنها خداست. **قرآن** می‌گوید: «آیا غیر خدا پروردگاری بطلبیم، در حالی که او پروردگار همه چیز است؟» (انعام/۱۶۴).

دلیل آن نیز وحدت واجب‌الوجود و توحید خالق در عالم هستی است.

**(ج) توحید در قانونگذاری و تشریح- قرآن** می‌فرماید: «و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرنند» (مائده/۴۴).

زیرا وقتی ثابت کردیم مدیر و مدبّر اوست، مسلماً غیر او صلاحیت قانونگذاری نخواهد داشت، چون غیر او در تدبیر جهان سهمی ندارد تا قوانینی هماهنگ با نظام تکوین وضع کند.

**(د) توحید در مالکیت-** خواه مالکیت حقیقی یعنی سلطه تکوینی بر چیزی باشد یا مالکیت حقوقی یعنی سلطه

قانونی بر چیزی، این‌ها همه از اوست. **قرآن** می‌گوید: «و آسمان‌ها و زمین، از آن خداست» (آل عمران/۱۸۹).

و نیز می‌فرماید: «به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه شمارا جانشین نمایند (خود) در آن قرار داده

انفاق کنید» (حدید/۷).

دلیل آن نیز همان توحید در خالقیت است. وقتی خالق همه ی اشیا اوست، مالک همه اشیا نیز ذات مقدس اوست، بنابراین هر ملکیتی باید از مالکیت او سرچشمه گیرد.

**ه) توحید حاکمیت -** مسلماً جامعه بشری نیاز به حکومت دارد، چون زندگی دسته جمعی بدون حکومت ممکن نیست. تقسیم مسئولیت‌ها، تنظیم برنامه‌ها، اجرای مدیریت‌ها و جلوگیری از تعديات و تجاوزها، تنها به وسیله حکومت میسر است.

از طرفی، اصل آزادی انسان‌ها می‌گوید هیچ کس بر دیگری حق حکومت ندارد مگر آنکه مالک اصلی و صاحب حقیقی اجازه دهد، و به همین دلیل است که ما هر حکومتی را که به حکومت الهی منتهی نشود مردود می‌شمیریم و باز به همین دلیل، مشروعیت حکومت را از آن پیامبر (ص)، سپس امامان معصوم (علیهم السلام) و بعد از آن برای فقیه جامع‌الشرایط می‌دانیم.

البته ممکن است مردم به کسی اجازه دهند که بر آنها حکومت کند اما چون انفاق تمام افراد جامعه عادتاً غیرممکن است چنین حکومتی عملاً ممکن نیست.<sup>۴</sup>

**و) توحید اطاعت -** یعنی تنها مقام واجب‌الاطاعه در جهان، ذات پاک خداست و مشروعیت اطاعت از هر مقام دیگری باید از همین جا سرچشمه گیرد، یعنی اطاعت او اطاعت خدا محسوب می‌شود، زیرا وقتی حاکمیت مخصوص اوست مطاع بودن هم مخصوص اوست؛ و لذا اطاعت انبیا و ائمه‌ی معصومین (علیهم السلام) و جانشینان آنها را پرتوی از اطاعت خدا می‌شمیریم. **قرآن** می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوا الامر [= اوصیای پیامبر] را» (نساء/۵۹).

همچنین می‌فرماید: «کسی که از پیامبر اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است» (نساء/۸۰).

<sup>۴</sup> به همین دلیل اگر حکومت از طریق آرای عمومی و اکثریت تعین شود، باید از طریق فقیه جامع‌الشرایط تنفیذ گردد تا مشروعیت الهیه پیدا کند

## سرفصل ۶

### ویژگی‌های مؤمنان (سوره مؤمنون، آیات ۱ تا ۱۱)

#### ▲ فضیلت تلاوت سوره

از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: «هرکس سوره‌ی مؤمنون را بخواند و در هر جمعه آن را ادامه دهد، خداوند پایان زندگی او را سعادت قرار می‌دهد و جایگاه او فردوسِ اعلیٰ (بهشت برین)، همراه پیامبران و رسولان است.» البته این فضیلت‌ها برای خواندن با اندیشه و تصمیم بر عمل است.

#### ▲ صفات برجسته مؤمنان

✽ (آیه ۱) در آغاز این سوره به سرنوشت پرافتخار مؤمنان پیش از بیان صفات آنها اشاره شده تا شعله‌های شوق و عشق را در دل‌ها برای رسیدن به این افتخار بزرگ زنده کند. می‌فرماید: «مؤمنان رستگلو شدند» (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ). «افلاح» از ماده‌ی «فلاح» و «فلاح» در اص به معنی شکافتن و بریدن است، سپس به هر نوع پیروزی و رسیدن به رستگاری و خوشبختی اطلاق شده است، و این معنای وسیعی دارد که هم پیروزی‌های مادی و هم معنوی را شامل می‌شود و در مورد مؤمنان هر دو بُعد منظور است.

✽ (آیه ۲) سپس به بیان این صفات پرداخته می‌گوید: «آنها که در نمازشان خشوع دارند» (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ).

«خاشعون» از ماده‌ی «خشوع» به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پدید می‌آید. اشاره به این که نماز مؤمنان الفاظ و حرکاتی بی‌روح و فاقد معنی نیست، بلکه به هنگام نماز چنان حالت توجه به پروردگار و حضور قلب در آنها به وجود می‌آید که از غیر او جدا می‌شوند و تنها به او می‌پیوندند.

در حدیثی می‌خوانیم که پیامبر (ص) مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کرد. فرمود: «اگر در قلبش خشوع بود اعضای بدنش نیز خاشع می‌شد.»

اشاره به این که خشوع یک حالت درونی است که بر برون اثر می‌گذارد.

✽ (آیه ۳) در بیان دومین صفت می‌گوید: «و آنها که از لغو و بیهودگی روی گردانند» (وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ). در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می‌کند، زیرا «لغو» به معنی کارها، سخنان و افکار بی‌هدف و بی‌نتیجه است.

✽ (آیه ۴) آن‌گاه به سومین صفت مؤمنان راستین اشاره کرده، می‌گوید: «و آنها که زکات را انجام می‌دهند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ).

✽ (آیه ۵) چهارمین ویژگی مؤمنان را مسأله پاکدامنی قرار داده، می‌گوید: «و آنها که دامان خود را (از آلوده شدن به بی‌عفتی) حفظ می‌کنند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَعْتَابِهِمْ حَافِظُونَ).

تعبیر به «محافظة فرج»، گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پیگیر در این زمینه نباشد بیم آلودگی فراوان است.

✽ (آیه ۶) «تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره‌گیری از آنان ملامت نمی‌شوند» (إِلَّا عَلَىٰ زَوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ).

❁ (آیه ۷) چون غریزه‌ی جنسی سرکش‌ترین غرائز انسان است و خویشتن‌داری در برابر آن نیاز به تقوا و پرهیزکاری و ایمان قوی دارد، در این آیه بار دیگر روی همین مسأله تأکید کرده، می‌گوید: «و کسانی که غیر از این طریق را طلب کنند تجاوزگرند» (فَمَنْ انْتَبَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأَلَيْكَ هُمُ الْعَادُونَ).

❁ (آیه ۸) در این آیه به پنجمین و ششمین صفت برجسته‌ی مؤمنان اشاره کرده می‌گوید: «و آنان که امانت‌ها و عهد خود را رعایت می‌کنند» (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ).

حفظ و ادای امانت و همچونین پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق از صفات بارز مؤمنان است. در مفهوم وسیع «امانت»، امانت‌های خدا و پیامبران الهی و نیز امانت‌های مردم جمع است. نعمت‌های مختلف خدا هر یک امانتی از امانات او هستند، آیین حق، کتب آسمانی، دستورالعمل‌های پیشوایان راه حق، همچنین اموال و فرزندان، پست‌ها و مقام‌ها، همه امانت‌های اویند که مؤمنان در حفظ و ادای حق آنها می‌کوشند. حکومت نیز از مهم‌ترین و دیعه‌ای الهی است که باید آن را به اهلش سپرد.

❁ (آیه ۹) در این آیه نهمین ویژگی مؤمنان را بیان کرده می‌گوید: «و آنان بر نمازهایشان مواظبت می‌نمایند» (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ).

جالب این‌که نخستین ویژگی مؤمنان را خشوع در نماز و آخرین صفت آنها را محافظت بر نماز شمرده است، زیرا نماز مهم‌ترین رابطه‌ی خلق و خالق است که هرگاه با آدابش انجام گیرد، زمینه‌ی مطمئنی برای ابراز نیکی‌ها خواهد بود.

❁ (آیه ۱۰) بعد از ذکر این صفات ممتاز، نتیجه نهایی آن را به این صورت بیان می‌کند: آری! «آنها وارثانند» (أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ).

❁ (آیه ۱۱) وارثانی «که بهشت برین را به ارث می‌برند و جاودانه در آن خواهند ماند» (الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ).

«فردوس» به معنی بهشت برین و برترین باغ‌های بهشت است که طبق ظاهر آیات‌ی که گذشت، مخصوص مؤمنانی است که دارای صفات برشمرده‌شده‌ی بالا هستند. بنابراین ترتیب دیگر بهشتیان در مراحل پایین تری قرار دارند.

## سرفصل ۷

### سیمای بندگان خاص خدا (سوره فرقان، آیات ۶۳ تا ۶۸)

#### ▲ صفات ویژه بندگان خاص خدا

❁ (آیه ۶۳) از این به بعد بحث جامع ی پیرامون صفات ویژه بندگان خاص پروردگار که تحت عنوان «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» آمده، مطرح می شود و سزده صفت از صفات ویژه آنان را بیان می کند. این بحث در حقیقت تکمله بر آیاتی آمده است که مشرکان لجوج هنگامی که نام خداوند رحمان برده می شد از روی استهزاء و غرور می گفتند رحمان چیست؟ جایی که بندگان او این قدر عالی مقام و با شخصیتند، عظمت خدای رحمان را بهتر می توان درک کرد. نخست می فرماید: «و بندگان (خاص) خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند» (وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا) <sup>۵</sup>.

نخستین توصیف خاص «عباد الرحمن» نفی کبر و غرور و خود خواهی است که در تمام اعمال انسان، حتی در کیفیت راه رفتن او، آشکار می شود، زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان می دهند، تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می توان به بخش قابل توجهی از اخلاق او پی برد. آری، آنها متواضعند و تواضع کلید ایمان است.

دومین صفت آنها حلم و بردباری است. قرآن می فرماید: «و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می دهند (و سخنان نابخردانه بر زبان رانند)، به آنها سلام می گویند» و با بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا).

❁ (آیه ۶۴) سپس به سومین صفت ویژه ی «عباد الرحمن» که عبادت خالصانه ی پروردگار است پرداخته می گوید: «کسانی که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند» (وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا). در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد، خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش تر از آن که همان ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت اوست می پردازد.

❁ (آیه ۶۵) چهارمین صفت برجسته ی آنان ترس از مجازات و کیفر الهی است. آیه می فرماید: «و کسانی که می گویند: پروردگارا، عذاب جهنم را از ما برطرف گردان، که عذابش سخت و پر دوام است» (وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا).

«غرام» در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان بر ندارد. اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید، پیگیر و مداوم است.

❁ (آیه ۶۶) «مسلماً آن (جهنم)، بد جایگاه و بد محل اقامتی است» (إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا). با این که شبها به یاد خدا و به عبادتش مشغول هستند و روزها در مسیر انجام وظیفه گام بر می دارند، باز هم قلوبشان مملو از ترس سرئولیت هاست؛ همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است.

❁ (آیه ۶۷) آن گاه به پنجمین صفت ممتاز «عباد الرحمن» که اعتدال و دوری از هرگونه افراط و تفریطی در کارها مخصوصاً در مسأله انفاق است اشاره کرده می فرماید: «و کسانی که به هنگام انفاق کردن، نه اسراف می کنند و نه

<sup>۵</sup> «هون» مصدر است و نرمش و آرامش و عدم تکبر معنی می دهد. استعمال مصدر در معنی اسم فاعل در اینجا برای تأکید است یعنی آنها چنانند که گویی عین آرامش و نفی تکبرند



سخت‌گیری، بلکه در میان این دو، حد اعتدال را رعایت می‌کنند» (وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا).

نکته‌ی جالب این که سخن را روی کیفیت انفاق متمرکز می‌کند، اصل انفاق کردن را مسلم می‌گیرد و می‌گوید آنان انفاقی عادلانه و دور از هرگونه اسراف و سخت‌گیری دارند، نه آن چنان بذل و بخشش می‌کنند که زن و فرزندشان گرسنه بمانند و نه چندان سخت‌گیرند که دیگران از عطایای آنها بهره‌برند. «اسراف» آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف شود و «اقتار» آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد.

«قوام» در لغت به معنی عدالت و استقامت و حدّ وسط میان دو چیز است.

✽ (آیه ۶۸) ششمین صفت پسندیده‌ی «عبادالرحمن»، توحید خالص است که آنها را از هر شرک و دوگانه و یا چندگانه پرستی دور می‌سازد. می‌فرماید: «و کسانی که معبود دیگری را با خداوند نمی‌خوانند» (وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ).

نور توحید سراسر قلب آنها و زندگی فردی و اجتماعی‌شان را روشن ساخته و تیرگی و ظلمت شرک از آسمان فکر و روح آنها بکلی رخت بر بسته است.

هفتمین صفت ویژه‌ی «عبادالرحمن»، پاکی آنها از آلودگی به خون بی‌گناهان است: «و کسانی را که خداوند (ریختن)خونش را حرام شمرده، جز به حق نمیکشند» (وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ).

از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که تمام نفوس انسانی در اصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون شود.

هشتمین صفت عالی «عبادالرحمن» این است که: دامان عفتشان هرگز آلوده نمی‌شود «و زنا نمی‌کنند» (وَلَا يَزْنُونَ).

آنها بر سر دوراهی کفر و ایمان، ایمان را انتخاب می‌کنند، و بر سر دوراهی امنیّت و ناامنی جانها، امنیّت را و بر سر دوراهی پاکی و آلودگی، پاکی را و با سخت‌کوشی، محیطی خالی از هرگونه شرک و ناامنی و بی‌عفتی و ناپاکی فراهم می‌سازند.

و در پایان آیه برای تأکید هر چه بیشتر اضافه می‌کند: «و هر کس چنین کند مجازات سختی خواهد دید» (وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا).

## سرفصل ۸

### سیمای خردمندان در قرآن (سوره رعد، آیات ۱۹ تا ۲۴)

#### ▲ برنامه اولوالالباب

✽ (آیه ۱۹) در این آیات توصیف و تجسمی از جزئیات برنامه‌های سازنده‌ی طرفداران حق به چشم می‌خورد نخست به صورت استفهام انکاری می‌فرماید: «آیا کسی که می‌داند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است، همانند کسی است که نایبناست؟» (أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى). این تعبیر اشاره لطیفی است به این که ندانستن این واقعیت به هیچ‌وجه امکان پذیر نیست، مگر این که چشم دل انسان بکلی از کار افتاده باشد.

از این رو در پایان آیه اضافه می‌افزاید: «تنها صاحبان اندیشه متذکر می‌شوند» (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ). «الباب» جمع «لب» به معنی مغز هر چیز است؛ بنابراین نقطه ی مقابل «أُولُو الْأَلْبَابِ» افراد تهی مغز و بی محتوا هستند.

این آیه مردم را به فراگیری علم و مبارزه با جهل دعوت می‌کند زیرا افراد فاقد علم را نایبنا شمرده است. ✽ (آیه ۲۰) سپس به عنوان تفسیر «أُولُو الْأَلْبَابِ» (صاحبان اندیشه)، برنامه‌های طرفداران حق را بیان می‌کند، می‌فرماید: «همانان که به عهد الهی وفا می‌کنند و پیمان را نمی‌شکنند» (الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ). «عَهْدُ اللَّهِ» (عهد الهی) معنای وسیعی دارد که عهدهای فطری و پیمان‌هایی که خدا به مقتضای فطرت از انسان گرفته و نیز پیمان‌های عقلی یعنی آنچه انسان با نیروی اندیشه و خرد از حقایق عالم هستی و مبدأ و معاد درک می‌کند و پیمان‌های شرعی یعنی آنچه پیامبر (ص)، در رابطه با اطاعت از دستورهای الهی و ترک معصیت و گناه، از مؤمنان گرفته است همه را شامل می‌شود. البته وفا به پیمان‌هایی هم که انسان با دیگران می‌بندد در این مجموعه وارد است.

✽ (آیه ۲۱) دومین برنامه‌ی آنان حفظ پیوندها و پاسداری از آنهاست. آیه می‌فرماید: «و آنان که پیوندهایی را که خدا دستور به برقراریشان داده برقرار می‌دارند» (وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ). انسان پیوندی با خدا، پیوندی با پیامبران و رهبران، ارتباطی با سایر انسان‌ها (اعم از دوست، همسایه، خویشاوند، برادران دینی و همنوعان) و نیز پیوندی با خودش دارد که همه‌ی آنها را باید محترم شمرد. در حقیقت انسان موجودی منزوی و جدا از عالم هستی نیست بلکه سر‌اپای وجودش را پیوندها، علاقه‌ها و ارتباط‌ها تشکیل می‌دهد.

سومین و چهارمین برنامه‌ی طرفداران حق این است: «و از پروردگارشان می‌ترسند، و از بدی حساب (روز قیامت) بیمناکند» (وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ).

✽ (آیه ۲۲) پنجمین برنامه آنها استقامت است در برابر تمام مشکلاتی است که در مسیر اطاعت از خدا، ترک گناه، جهاد با دشمن و مبارزه با ظلم و فساد وجود دارد. آیه می‌فرماید: «و آنان که به خاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبایی می‌کنند» (وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ).

این جمله دلیل روشنی است بر این که شکیبایی و به طور کلی هر عمل خیری، در صورتی ارزش دارد که «إِبْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ» و برای خدا باشد و اگر انسان به خاطر انگیزه‌های دیگری از قبیل ریاکاری و جلب توجه مردم و یا حتی برای ارضای غرور خود کاری را انجام دهد بی‌ارزش است.

ششمین برنامه این است: «و نماز را بهپا می‌دارند» (وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ).

و چه چیز مهم‌تر از این که انسان هر صبح و شام رابطه و پیوند خود را با خدا تجدید کند، با او به راز و نیاز برخورد و به یاد عظمت او و مسؤولیتهای خویش بیفتد و به مدد این کار، زنگار گناه را از دل و جان بشوید؟ سپس هفتمین برنامه‌ی حق جویان را با این عبارت بیان می‌کند: «و از آنچه به آنان روزی داده ایم، در پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند» (وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً). نماز پیوند انسان را با خدا، و زکوت پیوند او را با خلق محکم می‌کند. جمله «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ» (از آنچه به آنان روزی داده ایم) هر موهبتی اعم از مال، علم، قدرت، موقعیت و نفوذ اجتماعی و غیر آن را شامل می‌شود.

جمله «سِرًّا وَعَلَانِيَةً» (در پنهان و آشکار) اشاره به این واقعیت است که آنها در انفاق های خود به کیفیت های آن نیز نظر دارند، زیرا گاه اگر انفاق، پنهانی صورت گیرد بسیار مؤثرتر است و گاه اگر آشکارا انجام گیرد اثرش وسیع تر خواهد بود.

هشتمین و آخرین برنامه‌ی آنها این است: «و بلحسانت، سئآت را از میان می‌برند» (وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ). و هر اندازه گناه بزرگتر باشد به همان اندازه، حسنات بیشتری انجام می‌دهند تا وجود خود و جامعه را از لوث گناه، با آب حسنات بشویند.

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که آنها بدی را با بدی تلافی نمی‌کنند، بلکه می‌کوشند اگر از کسی نسبت به آنها بدی برسد، با انجام نیکی درحق وی، او را شرمنده و وادار به تجدید نظر کنند. پس از ذکر برنامه های مختلف گذشته، در پایان آیه به عاقبت «اولوالالباب» اشاره کرده فرماید: «عاقبت نیک سرای دیگر از آن ایشان است» (أُولَئِكَ لَهُمْ عَقَبَى الدَّارِ).

❁ (آیه ۲۳) این آیه در توضیح این سرانجام نیک و عاقبت خیر می‌گوید: این سرانجام، همان «باغ‌های جاویدان بهشت (است) وارد آن می‌شوند؛ و هم‌چنین پدران و همسران و فرزندان صالح آنها «جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ».

«و فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می‌شوند» (وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ). و بدین ترتیب نعمت‌های بی‌پایان را تکمیل می‌سازد.

❁ (آیه ۲۴) و به آنان می‌گویند: «سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان» (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ). صبر و استقامت شما در انجام وظایف و مسئولیت‌ها این سلامت را به وجود آورد، در اینجا در نهایت امنیّت و آرامش خواهید بود.

در پایان آیه نیز می‌فرماید: «چه نیکوست سرانجام آن سرا(ی جاوید)!» (فَنِعْمَ عَقَبَى الدَّارِ). در قرآن می‌خوانیم که جهنم هفت در دارد و طبق روایات، بهشت دارای هشت در است، اشاره به اعمال و کارهایی است که سبب ورود به بهشت می‌شوند. و جالب این که در قرآن می‌خوانیم: اشاره به این که راه‌های وصول به سعادت و بهشت جاویدان از راه‌های وصول به جهنم ابدی بیشتر است و رحمت خدا بر غضب او پیشی می‌گیرد.

## سرفصل ۹

### حکمت‌هایی از قرآن (سوره اسراء، آیات ۲۳ تا ۳۸)

✽ (آیه ۲۳) بعد از اصل توحید به یکی از اساسی ترین تعلیمات انسانی انبیا ضمن تأکید مجدد بر توحید اشاره کرده می‌گوید: «و پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید، و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید» (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا).

قرار دادن توحید - یعنی اساسی‌ترین اصل اسلامی - در کنار نیکی به پدر و مادر، تأکید دیگری بر اهمّ مکتب این دستور اسلامی.

سپس به بیان یکی از مصداق های روشن نیکی به پدر و مادر پرداخته می فرماید: «هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سنن پیری رسند، کم‌ترین اهانتی به آنان را روا مدار» (إِنَّمَا يَنْبَغُنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرُ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَفٌّ).

«و بر آنها فریاد مزین» (وَلَا تَنْهَرُهُمَا).

«و با گفتار لطیف و سنجیده و نزرگوارانه با آنها سخن بگو» (وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا).

کلمه‌ی «أف» در اصل، اسم صوت بوده است؛ صدایی که انسان هنگام اظهار نفرت یا درد جزبی و یا فوت کردن چیز آلوده‌ای، از دهانش خارج می‌شود.

امام صادق (ع) در حدیثی فرمود: «اگر خداوند چیزی کم‌تر از أف گفتن سراغ داشت حتماً از آن نهی می فرمود. أف گفتن کم‌ترین مرتبه‌ی بی‌احترامی به والدین است.»

بنا بر این آیه مورد بحث این معنی را می رساند که در برابر والدین نباید کم‌ترین سخنی که دلیل بر ناراحتی از آنها یا بی‌میلی و تنفر باشد بر زبان جاری ساخت.

✽ (آیه ۲۴) «و بال‌های تواضع خود را از محبت و لطف در برابرشان فرود آر» (وَإِخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ).

امام صادق (ع) درباره‌ی این آیه فرمود: «نگاهت را جز از سر مهر و دل سوزی به آنان خیره مکن و صدایت را از صدای آنها بلندتر مگردان و روی دست آنان نیز بلند نشو و از آنها جلو نیفت»

«و بگو: پروردگارا، همان‌گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند، مشمول رحمشان قرار ده» (وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْنِيهِمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا).

اگر پدر و مادر چنان مسن و ناتوان شوند که به تنهایی قادر بر حرکت و دفع آلودگی‌ها از خود نباشند، فراموش نکن که تو هم در کودکی چنین بودی و آنها حمایت و محبت خود را از تو دریغ نداشتند؛ پس محبت آنها را جبران نما.

✽ (آیه ۲۵) گاهی ممکن است در رابطه با ح‌فظ حقوق پدر و مادر به لغزشهایی گرفتار آید که آگاهانه یا ناخودآگاه به سوی آن کشیده شود. در این آیه می فرماید: «پروردگار شما از درون دل هایتان آگاهتر است» (رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ).

زیرا علم او در همه زمینه‌ها حضوری و ثابت و ازلی و ابدی و خالی از هرگونه اشتباه است، در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست.

بنابر این اگر لغزشی در زمینه وظایف خود نسبت به پدر و مادر و رعایت احترام آنها «اگر شما صالح باشید (و جبران کنید) خداوند توبه کاران را می‌آمزد» (إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا).

### ▲ احترام پدر و مادر در منطق اسلام

اسلام در مورد رعایت احترام والدین آن قدر تأکید کرده است که در کمتر مسأله‌ای دیده می‌شود. به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

(الف) در چهار سوره از **قرآن** مجید نیکی به والدین بعد از مسأله توحید قرار گرفته این هم ردیف بودن بیانگر آن است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل است.

(ب) اهمیت این موضوع تا آن پایه است که هم **قرآن** و هم روایات توصیه می‌کنند حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است.

(ج) شکرگزاری در برابر پدر و مادر در **قرآن** مجید در ردیف شکرگزاری در برابر نعمت‌های خدا قرار داده شده است.

(د) **قرآن** حتی کم‌ترین بی‌احترامی را در برابر پدر و مادر اجازه نداده است.

(هـ) با این که جهاد یکی از مهم ترین برنامه‌های اسلامی است، مادامی که جنبه وجوب عینی پیدا نکند - یعنی داوطلب به قدر کافی باشد- بودن در خدمت پدر و مادر از آن مهم‌تر است و اگر موجب ناراحتی آنها شود، جایز نیست.

(و) در روایتی پیامبر(ص) فرمود: «بترسید از این که پدر و مادر را نافرمانی کنید، زیرا بوی بهشت از پانصد سال راه به مشام می‌رسد، ولی هیچ گاه بوی آن به فرزندان که مورد خشم پدر و مادر هستند نخواهند رسید».

در حدیث دیگری از امام کاظم (ع) آمده است: «کسی نزد پیامبر(ص) آمد و از حق پدر و فرزند سؤال کرد، فرمود: باید او را با نام صدا نزنند (بلکه بگویند پدرم!) و جلوتر از او راه نرود، و قبل از او ننشیند، و کاری نکند که مردم به پدرش بدگویی کنند» مثلاً نگویند خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی.

### ▲ رعایت اعتدال در انفاق و بخشش

✽ (آیه ۲۶) در اینجا فصل دیگری از سلسله احکام اصولی اسلام در رابطه با ادای حق خویشاوندان ، مستمندان، در راه ماندگان و نیز انفاق را دور از هرگونه اسراف و تبذیری بیان می‌کند.

نخست می‌فرماید: «و حق نزدیکان را بپرداز» **(وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ)**.

«ذالقربی» مفهوم وسیعی دارد و همه خویشاوندان را شامل می‌شود، گرچه اهل بیت پیامبر از روشن‌ترین مصداق‌های آن می‌باشند و شخص پیامبر از افراد مخاطب در این آیه است.

«و (همچنین حق) مستمندان و در راه مانده‌گان را بپرداز» **(وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ)**.

«هرگز اسراف و تبذیر مکن» **(وَلَا تُبْذِرْ تَبْذِيرًا)**.

و انفاقی که به آنها می‌کنی بیش از حد استحقاقشان نباشد.

«تبذیر» از ماده‌ی «بذر» به معنی پاشیدن دانه است. این واژه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیر منطقی مصرف می‌کند. معادل آن در فارسی امروز ریخت‌وپاش است.

به تعبیر دیگر، تبذیر آنست که مال در غیر موردش مصرف شود هرچند کم باشد، و اگر درز موردش مصرف شود تبذیر نیست هرچند زیاد باشد.

دقت در مسأله اسراف و تبذیر تا آن حد است که در حدیثی می‌خوانیم: پیامبر(ص) از راهی عبور می‌کرد، یکی از یارانش به نام سعد مشغول وضو گرفتن بود، و آب زیادی می‌ریخت. فرمود: «ای سعد، چرا اسراف می‌کنی.» عرض کرد: آیا در آب وضو نیز اسراف است؟ فرمود: «نعم و ان کنت علی نهر جار» (آری، هرچند در کنار نهر جاری باشی).

در مورد تفاوت میان «اسراف» و «تبذیر»، به نظر می‌رسد «اسراف» به معنی خارج شدن از حد اعتدال است بی آنکه چیزی را ضایع کرده باشد، مثلاً لباس گران قیمتی که بهای آن ده برابر لباس مورد نیاز اوست بی‌پوشد؛ اما «تبذیر» یعنی چنان مصرف کند که به اتلاف و تضييع بینجامد، مثل این که برای دو نفر میهمان غذای ده نفر را تهیه ببیند.

❁ (آیه ۲۷) این آیه به منزله ی استدلال و تأکید بر نهی از تبذیر است، می فرماید: «زیرا تبذیرکنندگان برادران شیاطینند» (إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ).

به خاطر آن که نعمت‌های خدا را کفران می‌کنند.

«و شیطان در برابر پروردگارش بسیار ناسپاس بود» (وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا).

زیرا خداوند نیرو، توان، هوش و استعداد فوق العاده‌ای به شیطان داده بود و او آن نیروها را در غیر موردش، یعنی در راه گمراه کردن مردم، صرف کرد.

تعبیر به «اخوان» (برادران)، یا به خاطر این است که اعمالشان هماهنگ و هم‌ردیف با اعمال شیطان است و یا به خاطر آنکه قرین و همنشین شیطان در دوزخند.

❁ (آیه ۲۸) گاهی مسکینی به انسان رو می‌آورد و او امکاناتی برای پاسخ‌گویی به نیاز او در اختیارش نیست، این آیه طرز برخورد صحیح با نیازمندان را در چنین شرایطی بیان کرده، می‌گوید: «و هرگاه از آنان [= مستمندان] روی برتابی (به خاطر نداشتن امکانات)، و انتظار رحمت پروردگارت را داشته باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی)، با گفتار نرم و آمیخته با لطف با آنها سخن بگو» (وَإِمَّا تَعْرِضْ عَنَّهُمْ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا).

«میسور»، از ماده‌ی «یسر» به معنی راحت و آسان، در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر سخن نیک و برخورد همراه با احترام و محبتی را شامل می‌شود.

❁ (آیه ۲۹) و از آنجا که رعایت اعتدال در همه چیز حتی در انفاق و کمک به دیگران شرط است، در این آیه روی این مسأله تأکید کرده می‌گوید: «و هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن» (وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ).

این تعبیر کنایه‌ی لطیفی است از این که دست‌دهنده داشته باش و همچون بخیلان که گویی دست‌هایشان با غل و زنجیر به گردنشان بسته است و قادر به انفاق نیستند مباش.

«و بیش از حد (نیز) دست خود را مگشای که مورد سرزنش قرارگیری و از کار فرومانی» (وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا).

در مورد نزول این آیه روایت شده است که پیامبر در خانه بود، نیازمندی آمد و درخواست عطایی کرد و چون چیزی برای بخشش آماده نبود، حضرت پیراهن خود را به او داد و به همین خاطر، آن روز نتوانست برای نماز به مسجد برود. این پیشامد، زبان کافران را باز کرد، گفتند: محمد خواب مانده یا مشغول لهو و سرگرمی است و نماز را به دست فراموشی سپرده است. و به این ترتیب، هم ملامت دشمن و هم انقطاع از دوست را به دنبال داشت و مصداق «و ملو حسور» شد. این آیه نازل گردید و پیامبر هشدار داد.

❁ (آیه ۳۰) اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا بعضی از مردم، نیازمند و مسکین هستند تا لازم باشد ما به آنها انفاق کنیم؟ آیا بهتر نبود خداوند هر چه لازم بود به آنها می‌داد تا نیازی به انفاق ما نداشته باشند؟

این آیه گویی اشاره به پاسخ همین سؤال است، می‌فرماید: «خداوند روزیش را بر هر کس بخواهد گشاده می‌دارد و بر هر کس بخواهد تنگ، چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست» (إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا).

این یک آزمون برای شماست، در حالی که برای پروردگار همه چیز ممکن است. او می‌خواهد به این وسیله شما را تربیت کند و روح سخاوت و فداکاری را در وجودتان پرورش دهد. به علاوه بسیاری از مردم اگر کاملاً بی‌نیاز شوند راه طغیان و سرکشی پیش می‌گیرند. صلاح در این است که آنها در حدّ معنی از روزی باشند؛ حدّی که نه موجب فقر شود و نه طغیان. از همه‌ی اینها گذشته، وسعت و تنگی رزق در افراد انسان - به‌جز موارد استثنایی، یعنی از کار افتادگان و معلولان - بستگی به میزان تلاش و کوشش آنها دارد. و این که می‌فرماید «خدا روزی را بر هر کس بخواهد، گشاده یا تنگ می‌دارد»، این خواستن هماهنگ با حکمت است و حکمت ایجاب می‌کند که هر کس تلاشش بیشتر، سهمش فزون‌تر، و هر کس تلاشش کمتر، محروم‌تر.

### ▲ شش حکم مهم

✽ (آیه ۳۱) به دنبال بخش‌های مختلفی از احکام اسلامی که در آیات گذشته آمد، در اینجا به بخش دیگری از این احکام می‌پردازد و شش حکم مهم را ضمن پنج آیه شرح می‌دهد. اول - در آغاز به یک عمل زشت جاهلی که از فجیع‌ترین گناهان بود اشاره کرده می‌گوید: «و فرزندانتان را از ترس فقر نکشید» (وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ). «ما آران و شما را روزی می‌دهیم» (نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِنَّا كُفُّمُ). «مسلمانان آنها گناه بزرگ است» (إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا). از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که وضع اقتصادی عرب جاهلی به قدری سخت بوده که گاهی حتی فرزندانشان خود را اعم از پسر و دختر، به خاطر عدم توانایی در تأمین نیازهای آنها می‌کشتند. البته همین جنایت در شکل دیگری در عصر ما، حتی در به اصطلاح مترقی‌ترین جوامع، انجام می‌گیرد و آن، اقدام به سقط جنین در مقیاس بسیار وسیع، به خاطر جلوگیری از افزایش جمعیت و کمبودهای اقتصادی است. ✽ (آیه ۳۲) دوم - گناه بزرگ دیگری که این آیه به آن اشاره می‌کند مسأله زنا و عمل منافی عفت است. می‌فرماید: «و نزدیک زنا نشوید، که عمل بسیار زشت و بد راهی است» (وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا). نمی‌گوید زنا نکنید، بلکه می‌گوید به این عمل شر م‌آور نزدیک نشوید، این تعبیر اشاره لطیفی به این است که آلودگی به زنا غالباً مقدماتی دارد که انسان را تدریجاً به آن نزدیک می‌کند. چشم‌چرانی، برهنگی و بی‌حجابی، کتاب‌های بدآموز، فیلم‌های مبتذل، نشریات فاسد و کانون‌های فساد، هر یک مقدمه‌ای برای این کار محسوب می‌شود. همچنین خلوت با اجنبی - یعنی بودن مرد و زن نامحرم در یک مکان خالی و تنها - عامل وسوسه‌انگیز دیگری است. ترک ازدواج برای جوانان و سخت‌گیری‌های بی‌دلیل طرفین در این زمینه همه از عوامل «قرب به زنا» است که در آیه‌ی مورد بحث همه‌ی آنها نهی شده و در روایات اسلامی هم هر کدام جداگانه مورد نهی قرار گرفته است.

### ▲ فلسفه تحریم زنا

از جمله مهم‌ترین دلایل تحریم زنا در قرآن می‌توان به سه مورد زیر اشاره کرد:

الف. پیدایش هرج و مرج در نظام خانواده و از میان رفتن رابطه فرزندان با پدران؛ رابطه‌ای که وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعی است بلکه موجب حمایت کامل از فرزندان می‌شود، زیرا در جامعه‌ای که آمار فرزندان نامشروع و بی پدر بالا برود، روابط اجتماعی که بر پایه‌ی روابط خانوادگی بنیان نهاده شده است سخت دچار تزلزل می‌گردد. از این گذشته بر اثر از میان رفتن چنین رابطه‌ای، فرزندان از عنصر محبت که نقش تعیین کننده‌ی در مبارزه با جنایت‌ها و خشونت‌ها دارد، محروم می‌شوند و جامعه‌ی انسانی رفته رفته به یک جامعه کاملاً حیوانی همراه با خشونت در همه‌ی ابعاد، تغییر شکل می‌دهد.

ب. تجربه نشان داده و علم ثابت کرده است که این عمل باعث شیوع انواع بیماری‌هاست و با تمام تشکیلاتی که برای مبارزه با عواقب و آثار آن امروز فراهم کرده اند، آمار نشان می‌دهد که تا چه اندازه افراد از این راه، سلامت خود را از دست داده می‌دهند.

ج. نباید فراموش کرد که هدف از ازدواج تنها اشباع غریزه جنسی نیست، بلکه اشتراک در تشکیل زندگی، انس روحی، آرامش فکری، تربیت فرزندان و همکاری در همه‌ی شؤون حیات، از آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به یکدیگر و تحریم زنا، دستیابی به هیچ یک از اینها امکان پذیر نیست.

✽ (آیه ۳۳) سوم: حکم دیگری که این آیه به آن می‌پردازد، احترام خون انسان‌ها و حرمت قتل نفس است. می‌گوید: «و کسی را که خداوند خورش را حرام کرده است، نکشید جز به حق» (وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ).

احترام خون انسان‌ها و حرمت قتل نفس از مسائلی است که همه‌ی شرایع آسمانی درباره‌ی آن اتفاق نظر دارند ولی اسلام اهمیت بیشتری به آن داده است. در آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی مائده می‌فرماید: «هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه‌ی انسان‌ها را کشته»

نه تنها قتل نفس بلکه کم‌ترین آزار یک انسان از نظر اسلام مجازات دارد و می‌توان با اطمینان گفت احترام‌ی که اسلام برای خون و جان و حیثیت انسان قائل شده است در هیچ آئینی وجود ندارد.

البته مواردی پیش می‌آید که احترام خون برداشته می‌شود و این، در مورد کسانی است که مرتکب قتل و یا گناهی همانند آن شده‌اند. از این رو در آیه با جمله «إِلَّا بِالْحَقِّ»، این گونه افراد را استثنا می‌کند.

احترام به خون انسان‌ها در اسلام مخصوص مسلمانان نیست بلکه غیرمسلمانانی که در یک زندگی مسالمت آمیز با مسلمین به سر می‌برند، جان و مال و ناموسشان محفوظ و تجاوز به آن حرام و ممنوع است.

آنگاه به حق قصاص که برای اولیای دم ثابت است اشاره کرده می‌گوید: «و کسی که مظلوم کشته شد، برای ولایش سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم» (وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا).

اما «در قتل اسراف نمایم چرا که او مورد حمایت است» (فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنصُورًا).

آری؛ اولیای مقتول مادام که در مرز اسلام گام برمی‌دارند و از حد خود تجاوز نکرده‌اند مورد نصرت الهی هستند. این جمله اشاره به اعمالی است که در زمان جاهلیت وجود داشت و امروزه نیز گاهی صورت می‌گیرد، که احیاناً در برابر کشته شدن یک نفر از یک قبیله، قبیله‌ی مقتول خون افراد زیادی را می‌ریزند یا این که در برابر کشته شدن یک نفر، افراد بی‌گناه و بی‌دفاع دیگری غیر از قاتل را به قتل می‌رسانند.

✽ (آیه ۳۴) چهارم: این آیه دستور دیگری از این سلسله احکام را شرح می‌دهد. نخست به اهمیت حفظ مال یتیمان پرداخته و با لحنی مشابه آنچه در مورد عمل منافی عفت در دو آیه قبل گذشت، می‌گوید: «و به مال یتیم نزدیک نشوید» (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ).

نه تنها مال یتیم را نخورید بلکه حتی حریم آن را محترم بشمارید.



ولی چون ممکن است این دستور ، برای افراد ناآگاه که تنها به جنبه های منفی هر موضوعی می نگرند به صورت دستاویزیدر آید و سبب شود که آنها اموال یتیمان را بی سرپرست رها کنند و به دست حوادث بسپارند، لذا بلافاصله استثنای روشنی برای این حکم ذکر کرده، می گوید: «مگر به بهترین راه» (إِلَّا بِأَلْتِي هِيَ أَحْسَنُ).

بنابراین هر تصرفی در اموال یتیمان که به منظور حفظ، اصلاح، تکثیر و اضافه کردن آن باشد، مجاز است. البته این وضع تا زمانی ادامه دارد که یتیم به حد رشد فکری و اقتصادی برسد، آن گونه که قرآن در ادامه ی آیه از آن یاد کرده می فرماید: «تا زمانی که به حد بلوغ برسد» (حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ).

۵- سرپس به مسأله وفای به عهد پرداخته می گوید: «و به عهد(خود) وفا کنید، که از عهد سؤال می شود» (وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا).

بسیاری از روابط اجتماعی و خطوط نظام اقتصادی و مسائل سیاسی بر محور عهد و پیمان ها دور می زند که اگر تزلزلی در آنها پیدا شود به زودی نظام اجتماع فرو می ریزد. به همین دلیل در آیات قرآن روی مسأله ی وفای به عهد تأکید زیادی شده است.

✽ (آیه ۳۵) ششم: آخرین حکم در رابطه با عدالت در پیمانان و وزن و رعایت حقوق مردم و مبارزه با کم فروشی است . می فرماید: «و هنگامی پیمانان می کنید، حق آن را ادا کنید» (وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ).

«و با ترازوی درست وزن کنید» (وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ).

«این برای شما بهتر، و عاقبتش نیکوتر است» (ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا).

### ▲ زبان کم فروشی

در قرآن مجید بارها روی مسأله مبارزه با کم فروشی و تقلب در وزن و پیمانان تأکید شده است. در آیات ۷ و ۸ سوره ی الرحمن رعایت این نظم را در ردیف نظام آفرینش در په نه ی جهان هستی قرار داده می فرماید: «و آسمان را برافراشت، و میزان و قانون(در آن) گذاشت، \* تا در میزان طغیان نکنید» و از مسیر عدالت منحرف نشوید.

اشاره به این که مسأله عدالت در وزن، جزئی از اصل عدالت و نظم است که حاکم بر جهان هستی است .

در آیات ۱ تا ۴ سوره ی مطففین با لحنی تهدید آمیز می گوید: «وای بر کم فروشان ! \* آنان که چون برای خود پیمانان می کنند، حق خود را به طور کامل می گیرند؛ \* اما هنگامی که می خواهند برای دیگران پیمانان یا وزن کنند، کم می گذارند. \* آیا آنان گمان نمی کنند که برانگیخته می شوند؟»

حق، عدالت، نظم و حساب در همه چیز و همه جا یک اصل اساسی و حیاتی است ؛ اصلی است که بر تمام عالم هستی حکومت می کند و هر انحرافی از آن، خطرناک و بد فرجام است، به ویژه کم فروشی، زیرا این عمل، حس اعتماد و اطمینان را که رکن مهم مبادلات است، از بین می برد و نظام اقتصادی را به هم می ریزد.

«قِسْطاس» را که به معنی ترازوست، بعضی کلمه ای رومی و بعضی عربی می دانند. همچنین گفته می شود که «قِسْطاس» در اصل مرکب از دو کلمه ی «قِسْط» به معنی عدل و «طاس» به معنی کفه ی ترازوست.

### ▲ تنها از علم پیروی کن

✽ (آیه ۳۶) در آیات گذشته یک سلسله از احکام اسلامی را خواندیم ، در اینجا به آخرین بخش از این احکام می رسمیم که به چند حکم مهم اشاره شده است.

۱- نخست سخن از لزوم تحقیق در همه چیز به میان آورده، می فرماید: «و از آنچه به آن آگاهی نداری پیروی مکن» (وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ).  
«نَقْفٌ» از ماده‌ی «قفو» به معنی دنباله روی از چیزی است.

می دانیم دنباله روی از غیر علم مفهوم وسیعی دارد که مسائل اعتقادی، گفتاری، شهادت، قضاوت و عمل را در بر می گیرد. به این ترتیب الگوی شناخت در همه چیز علم و یقین است و شایعات، قراین ظنی، و اخبار غیر قطعی که از منابع غیر موثق به انسان می رسد، نمی تواند مقیاس قضاوت و شهادت و عمل قلمداد شود.  
سپس دلیل این نهی را چنین بیان می کند: «زیرا گوش و چشم و دل همه مسئولند» (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا).

این مسؤولیت‌ها به خاطر آن است که سخنانی را که انسان بدون علم و یقین می گوید، یا از افراد غیر موثق شنیده، یا می گوید دیده‌ام، در حالی که ندیده و یا در تفکر خود دچار قضاوت های بی پایه‌ای شده که با واقعیت منطبق نبوده است. به همین دلیل از چشم و گوش و فکر و عقل او سؤال می شود: آیا شما به این مسائل ایمان داشتید که شهادت دادید، یا قضاوت کردید، یا به آن معتقد شدید و عمل خود را بر آن منطبق ساختید؟  
نادیده گرفتن این اصل، نتیجه‌ای جز هرج و مرج اجتماعی و از بین رفتن روابط انسانی و پیوندهای عاطفی نخواهد داشت.

### ▲ متکبیراً مباش

✽ (آیه ۳۷) این آیه به مبارزه با کبر و غرور بر می خیزد و مؤمنان را از آن نهی می کند. روی سخن را به پیامبر (ص) کرده می گوید: «و روی زمین با نگیسو راه مرو» (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا).  
«مرح» به معنی شدت خوشحالی در برابر یک موضوع باطل و بی اساس است.  
«تو نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوه‌ها نمی رسد!» (إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا).

اشاره به این که افراد متکبر و مغرور غالباً به هنگام راه رفتن، پاهای خود را محکم به زمین می کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند؛ گردن به آسمان می کشند تا به پندار خویش برتری خود را بر زمینیان نشان دهند!  
هدف قرآن این است که کبر و غرور را بطور کلی محکوم کند و نه تنها در شکل خاصه یعنی راه رفتن، زیرا غرور سرچشمه بیگانگی از خدا و خویشستن، اشتباه در قضاوت، گم کردن راه حق، پیوستن به خطا شیطان، و آلوده شدن به انواع گناهان است.

برنامه عملی پیشوایان اسلام سرمشق بسیار آموزنده‌ای برای هر مسلمان راستین در این زمینه است.  
در سیره پیامبر (ص) می خوانیم که هرگز اجازه نمی داد به هنگامی که سوار بود افرادی در رکابش پیاده راه بروند. همچنین می خوانیم که بر روی خاک می نشست و غذای ساده همچون غذای بردگان می خورد، از گوسفند شیر می دوشید و بر الاغ برهنه سوار می شد و این قبیل کارها را حتی در زمانی که به اوج قدرت رسید- مانند روز فتح مکه- همچنان انجام می داد.

در حالات علی (ع) نیز می خوانیم که برای خانه آب می آورد و گاه منزل را جارو می کرد.  
و در تاریخ امام مجتبی (ع) می خوانیم که با داشتن مرکب های متعدّد، بیست مرتبه پیاده به خانه خدا مشرف شد، و می فرمود: «من برای تواضع در پیشگاه خدا این عمل را انجام می دهم.»

❁ (آیه ۳۸) این آیه تأکیدی است بر احکامی که در مورد تحریم شرک، قتل نفس، زنا، فرزندکشی، تصرف در مال یتیم، آزار پدر و مادر و مانند آن در آیات پیشین گذشت . می‌فرماید: «تمام این‌ها گناهش نزد پروردگار تو ناپسند است» (کُلُّ ذَلِكْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا).

از این تعبیر روشن می‌شود که بر خلاف گفته‌ی پیروان مکتب جبر، خدا هرگز اراده نکرده است گناهی از کسی سر بزند، زیرا اگر چنین چیزی را اراده کرده بود با کراهت و ناخشنودی که در این آیه روی آن تأکید شده است سازگار نبود.